

سورانی  
مجموعه

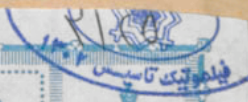


Small white label on the bottom left corner of the book cover, containing faint, illegible text.



۹۲۸۱-ج

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتب جموہ البرالاسرار  
مؤلف عبد اللطیف بہار بن عبدین ابن جلال الحسی

شماره ثبت کتاب

۸۵۷۱۸

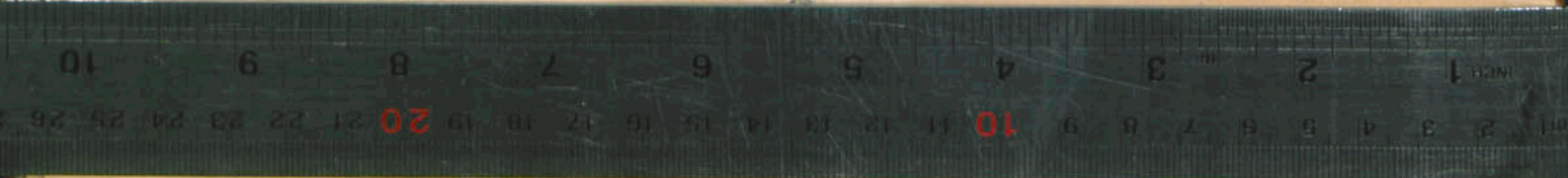
۱۲۱۷۷

شماره قفسہ ۷۳۵۲

موضوع

پازہ شد  
۱۳۸۲

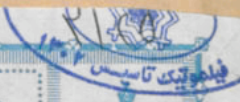
خطی - فهرست شده  
۷۳۵۲





۹۲۸۱-ج

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: حواصیر الاسرار  
مؤلف: عبداللطیف بهار، ابن ابی البرکات، ابن جلال الحسینی

شماره ثبت کتاب

موضوع  
شماره قفسه ۷۳۵۲

۸۵۷۱۸

۱۲۱۷۷

شک  
۱۳

خطی - فهرست شده  
۷۳۵۲



فهرست ابواب جواهر الاسرار

باب اول در بیان تحصیل علم ظاهر و باطنی و مرید شدن

باب دوم در بیان صلوة مجازیه و صلوة تحقیق و

صوم مجازیه و صوم تحقیق و حج مجازیه و حج تحقیق

باب سوم در بیان مذہب مجازیه و مذہب تحقیق

باب چهارم در بیان خشت سحت آله و رزیدن

باب پنجم در بیان جذبہ حق تعالی و فضیلت مال

مجنوب بر مجذوب فقط باب ششم در بیان مناسختن مرشدگان

و گفته و میر کردن ۵ ۵ ۵

باب هفتم در بیان بیعت کردن با پیر و مراد

با او داشتن ۵ ۵ ۵ ۵ ۵

باب هشتم در بیان ذکر و فکر و مراقب بودن

نشستن و از خان غلتر گرفتن ۵ ۵ ۵

باب نهم در بیان سماع و رقص و در آداب سماع

باب دهم در بیان تجرید و تغرید و توکل و بیان

خواجهکان حشیت قدس الله اسراریم الغیر



[Faded text at the top of the page]  
 [Faded text in the middle of the page]  
 [A square seal or stamp with Arabic calligraphy]  
 [Faded text at the bottom of the page]

[Red numbers 5, 5, 5]  
 [Faded text with red markings]  
 [Red numbers 5, 5, 5]  
 [Faded text with red markings]  
 [Red numbers 5, 5, 5]  
 [Faded text with red markings]  
 [Red numbers 5, 5, 5]  
 [Faded text with red markings]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بعد از حمد حضرت اله و در فور رسالت پیامبر  
صلی الله علیه و آله وسلم آنکه فی حق عده اللطیف بکلمات  
ابن بدرالدین ابن جلال الحسینی المتکول زرق  
بجمال و ائمه فیه کماله غفر الله له و لاسلافه و  
احسن الیه و الاجابة بملک این رساله بکلمات  
حقایق و سخنان و قیاسی بعبارت پاریسی  
در بیان سلوک منظوم که شسته تجلی اول در خانه منی  
مبغیر منقح شده بود چون باعث شد تجلی ثانیه که

نقاب

نقاب منی و پرده لطیف از طلعت زریا بکشاید  
جمال مروارید شسته و حیره هلال ناگلش عذار  
ببایان طلوع نماید پس باسم جواهر الامیرار  
مرتب علی عشره الابواب تالیج نبوتیتم شهر جمید فی  
۱۰۶۰ سنه الف و شست در صف خارج جزیرت  
شده آمد چون طالبان سلوک این رساله را  
بفهم مسلم و عقل مستقیم مطالعه کنند پس  
در عبار این رساله خطا و زلل ظاهر گردد از این  
انحاض پوشش بملک سزاوار است که در اصلاح  
ان کوشند و غیر موطر امر لوط مسازند و کلمه  
خداوند مقام لایقه باش اندازند بلکه نفوس حسن  
وصیت فضولیت چونکه از کرم عمیم خویش و قصد  
عظیم اندیش عبارت بنقیم بر ریش یک راضیت  
می بردازند و حاجت وصیت فرزند از بند جزاهم  
الله فی الدارین خیر **باب اول** در بیان تحصیل



علم ظاهر و باطنی و مرید شدن **باب** بیستم  
در بیان صلوة مجازی و صلوة حقیقی و صوم  
مجازی و صوم حقیقی و حج مجازی و حج حقیقی **باب**  
سیوم در بیان مذہب مجازی و مذہب حقیقی  
**باب** چهارم در بیان عشق و محبت الهی و رسیدن  
و در فقر حقیقی گوشتیدن و از مسافرت بازماندن  
**باب** پنجم در بیان درجہ برترتعالی و فضیلت سالک  
مجدوب بر مجذوب فقط **باب** ششم در بیان  
شناختن مرشد و بی کامل و گفته وی کردن  
و مراقبہ با او داشتن **باب** هفتم در بیان معیت  
کردن و مراقبہ با او داشتن **باب** هشتم در بیان  
ذکر و فکر و مراقبہ بودن و اربعین شنیدن و از خلق  
عزلت گرفتن **باب** نهم در بیان سماع و در قص  
کردن و در ادب سماع **باب** دهم در بیان تجرید  
و تفرید و توکل و بیان ابتدای خواجگان چشت

دست

قدس دسترسیم الغریب **باب** اول در بیان  
تحقیق علم ظاهر و باطنی و مرید شدن بدان  
ایک الله تعالی بی الدارین که علم خواندن فرست  
کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم طلب العلم  
فریضة علی کل مسلم و مسلمة یعنی طلب علم فرض است  
بر هر مرد مسلم و بر هر زن مسلم یا تحقیق کلام الله  
و کلام رسول الله بدانند و غرض طاعت خود و فیضند و در  
توحش با بی خود نشوند و در قمر غوطه نخورند یعنی لال  
و حرام و میباح و مکروه و منتهی و فرض و واجب  
و مستحب و نوافل همه را امتیاز کردن توانند  
و مرتبه وی و نبی شناسند افعال و اقوال سرایت  
را معلوم کنند لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
در آیه علم میانه فرموده اند خیار منی حدیث رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم است اطلبوا العلم ولو بالقیین  
یعنی طلب کنید علم من هر طریقی را که شامل کفر لغت



و حقیقت است اگر چه در ولایت حسین است یعنی از  
خواندن ان علم خود را معاند آرید هر چند که در ولایت  
شما نباشید و جای دیگر بشید الغیر البته باید آردی  
که علم طلب کرده بخواند تا حدی و رسول خدا را بداند  
الغیر علم عجیب است شریف مشی است چنانکه گفته اند  
العلم حسن و الجهل قبیح الغیر آردی مع علم حضرت  
بلک از حلقه حیوان ناطق خارج است اگر چه بصورت  
ادمت الغرض لغیر لازم است که باره تحصیل  
علم داشته باشد خصوصاً سالک را واجب است  
اقل مرتبه است که جزوی خواندن و نوشتن بداند  
و علم تصوف را فهم کردن تواند تا اصطلاحاً حاصل  
معلوم شود و امتیاز میان است شیطان و رحمت  
رو نماید و بسیار تحصیل علوم دیگر ضایع است بلک  
ماحصل او غایت تکبر و جرم است الغیر بسیار  
علم نمی خواند که بجمال جهل رسای چنانکه

الکثر

الکثر مردم تمام عمر خود را در پی علم گذرانند و  
حج بوی معرفت حق نبرند همیشه در پی اجتناب  
جهل و در سن مانده اند و اسباب نیوی جمع کرده  
اند تاج فرعون بر سر نهاده و جنبه فاروی نشینند  
و خود را ظن العلی و رشتة الانبیاء میزند حقاقت  
بلک ایشان بخواند یعنی عقل ندارند کما قال اللہ  
مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوا کمثل الحمار کل  
اسفار اچرا که ارث شی متروکه را میگویند متروکه  
نبی علیه السلام ارث لغاسیر و احادیث روایا  
بنمود که در میان کافران سیما می مینویسند و بنا  
کدیگر بحث میکنند بلک ارث رسول علیه السلام  
محبت الهی در تمام کیا و ایام و ذکر و فکر او بود و ایم  
احال عند اوصال میسبان دل بندگی است  
اللہ لیللاً و نهجاً را پیشترتت بعلم لدنی بود و در



رموز کشف و معجزات سرالقدس نهانی همیشه در جزای  
ایشان جلوه میداد و حجابها از عالم ناسوت لایق  
از نظر ایشان حق تعالی بر داشتند و پس این احوال  
شریف بعد از رسول علیه السلام مرا ولیا کبار و  
عاشقان حضرت و واصلان حق راست که همیشه  
در پیانی دل بذكر اسم ذات دائم احوال عند الو  
صال قیاماً و قعوداً پیوسته بحجت حق میسازند  
در رموز کشف ذکرات سرالقدس نهانی و عمل  
ان کنتم تجنون الله فاتبعونی یحکم الله از این  
ظاهر میگردد و تحقیق معانی تفاسیر و احادیث  
پیش ایشان اظهار معصیت و جهل الیقین ایشانرا  
عین الیقین حق الیقین شده است ابو بنی علیه السلام  
در شان ایشان و رثمه الانبیاء فرمودند پس  
الانبیاء ایشان باشند و علماء با الله ایشان  
همینند نه انک تفاسیر و احادیث

روایات

روایات چند یاد گرفته زبان ارشاد و ابد بوکشت  
و مجادله و عقده و مفاخره مانند و حفظ همین کاغذ  
و بسیار برود و موی خود را در سیاهی سفید کرده  
و بنزل دیگر توجه ندارند چرا که غیر از مباحثه و مجادله  
نزد ایشان فاضل نیست و در وطن فاسدشان از  
منزل علم بالاتر دیگر منازل دیگر نیست تفسیر کوتا امش  
انیت علم برستی خود ما و امیکه هت حجاب الکر  
العلم حجاب لاکر از نچاست یعنی میان ایشان و  
میان حق همین علم حجاب بر شده است و از معرفت  
حق باز داشته است چونکه بعضی بعلم خود منطبق و مع  
و کلام و حل مشکلات اینها عمر خود صرف کرده اند و بعضی  
بعلم تفویض و احادیث و روایات و اصول و فقه و  
بعضی بعلم حکمت و نجوم و تفسیر و تاریخ و بعضی بعلم



و شعور ابیات و قصاید و معجزاتی بعضی بحکم طلسمات  
و کیمیا و سیمیا و عتق اسما تاجی غیر خود گذرانده اند  
و بر خود حیف و مستم بودند و بجز به اصلاح باطنیه و معرفت  
حق نه پیوستند از خدا ایردور ماندند **باب چهارم** العالم نادان  
تو درین علم غرور است نزدیک معبود نه بلکه در راه  
آدل نکنند الفت توحید خداوند حق را بتوان یافت  
درین کفر و قدور است **للاذیر** هرگز توان یافت بهر آیه  
نه کشف میسر شود از کفین کشف الیغیر غیر علم  
مالا بد را بخوان و بتی منزل بر همین علم بدان گشتی  
وجود خود در دریا معرفت انداز و هم امیر ملاح شد  
بر آن تا بجای بری که ابیحیوة را چیشی و از فلاکت  
کردن بوقلمون از او شوی الیغیر غیر سزاوار است  
که بعد از تحصیل علم مرید کیست شوی که او دستگیر تو  
شود و راه حق تو نماید و بظیف او در مقصود بکشیاید

و بهر کاری که توجه کنی از انداد توحید او بر آید و اگر  
بمیری از عذاب قبر شفاعت او حق تعالی تو عفو  
نمایند چنانکه فقیر در موقوف حضرت قطب العالم خوا  
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره الیغیر  
نوشته دید چنین نوشته اند یک شخص مرید حضرت  
خواجه عثمان مازنی بود او همسایه حضرت پیر دستگیر  
معیس الدین چشتی ساکن بود بعد از خدگاه آن شخص  
وفات یافت مردم خبازه او را از آستانه بطرف  
روان کردند حضرت پیر دستگیر نیز دنباله خبازه او را  
شدند فقیر قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره  
الیغیر و هم همراه بود چون آن شخص را در صوادقن کردند  
و خلق با آن حضرت پیر دستگیر نزدیک قبر او  
ایستاده در راتقه شدند اول از یک روزه مبارک



زرد شده بعد از ساعتی زنگ مبارک صبح شد  
 و لفظ الحمد لله از زبان مبارک برآمد و در حال  
 شده روان گشتند فقر قطب الدین بختیار  
 در غیر زنگ روی مبارک میجر بود که مافی خلق  
 بعد از دفن او باز گشتند و حضرت بخود استیاده  
 در مراقبه شدند اولاروی زنگ مبارک زرد شد  
 بود بعد صبح شد و از زبان مبارک لفظ الحمد  
 برآمد حضرت پیر دستیکر فرمودند که برادر قطب  
 الدین چون این شخص را دفن کردند و خلق باز گشته  
 در خاطر گدشته که این شخص ما هم پیریم خبر  
 این را بگرم که چه حالت برین میکند و چون در  
 مراقبه شدیم دیدیم که فرشتگان برای عذا  
 این شخص نازل شدند و در قبر در آمدند میخواستند  
 که عذاب بکنند حضرت پیر دستیکر خواجه عثمان

مار

مار فی حاضر آمدند و مانع عذاب شدند و فرمودند  
 که نماز گشته بدرگاه حق بروید و عرض کنید که این  
 شخص مرید خواجه عثمان ماروی است خواجه عثمان  
 ماروی برای شفاعت مرید خود آمده است و از عذاب  
 این منع میکند فرشتگان بر حکم ایشان بر رفتند  
 و بعد از ساعتی برگشته آمدند و حکم از درگاه حق  
 که بگویند خواجه عثمان ماروی آری اگر چه مرید تو بود اما  
 برخلاف حکم تو بود پس اینچنین کس را شفاعت چندی  
 حضرت خواجه عثمان ماروی گفت یا الهی اگر چه بر جلا  
 حکم فرمودی اما خود را بسلسله بستت بود و دست  
 خود بر دست من نهاده بود از ان شرم شفاعت  
 این آدمی او از از درگاه حق آمده که خوش ما هم  
 بشرم خواجه عثمان بخشدیم فرشتگان از عذاب



او باز مانند بعهه برادر دم قطب الدین چون اول  
 مرتبه که حکم عذاب این شخص بود رنگ مزید کشته  
 و چون حضرت پیر و سیکر خواجه عثمان ماروی  
 شفاعت کند نه بلطف ایشان حکم مغفرت شد  
 رنگ مزید شرح شد بر حال آمده و لفظ الحمد لله از  
 زبان مزید آمده که باری مرید پیر من بود حتی تعالی  
 او را بخشید و از عذاب قبر خلاص یافت پیر و سیکر  
 حضرت خواجه معین الدین چشتی بعد از تمام این  
 کلام حشیم پر آب کردند و فرمودند که خود را بسند  
 یکس لبین نیکو کاریت تا در یک وقت در حیات  
 و محبت بدو فرماید و از توجه اید او را و خوشحالی  
 نماید غیر مزید باید که مرید اینک شوی که او بخدایه اصلاح  
 باطنی لیل و نهار اوسته صاحب عشق و دود و سوز  
 بود و سلسله پیران معرفت نیز داشته باشند  
 که بجزمت ایشان تراض شود و کرده مقصود از

و نیز

توجه ایشان بکشاید غیر مزید اگر شخصی صاحب سجاده باشد  
 و دانشمند کامل و حافظ و زاهد بود و سلسله پیران  
 داشته باشد اما شعله الش عشق الهی در دل و جگر  
 بریان و حشیم در افشان ندانند یعنی در عشق و سوز  
 الهی نبود و بخدایه اصلاح باطنی به تربیت مرشد کامل  
 پیوسته نباشد و به تقامت حفظ قلوب دائم بحال  
 عند الوصال قیاما و قعودا نرسیده باشند پیش اینچنین  
 شخصی مرید شدن در نسبت **باب چهارم** مارانه مرید و رو  
 خوان میباید **باب** فی زاهد و حافظ قرآن میباید **باب**  
 صاحب دی سوخته جان میباید **باب** اقلش زده  
 بنجان و ما میباید **باب** هم در بیان صلوة مجاز  
 و صلوة حقیقی و صوم مجازی و صوم حقیقی و حج مجازی  
 و حج حقیقی بدال شربت الله قدمیک عیاضراط  
 المستقیم که صلوة بر نوع است صلوة مجازی



و صلوة حقیقی صلوة مجازی است که بوقت نماز گذاردن  
 قیاما و قعودا و رکوعا و سجودا چنانچه خلائق عوام  
 الناس در مساجد جمع شده ادای می کنند و نماز  
 جمعه و عیدین و نوافل عبادت و فضیلات بجهت ظاهر  
 و شایع السلام برپا میدارند و نماز حقیقی در آنها  
 خلائق عوام الناس مشغلت جز از اولیای کبار  
 و مشفقان حضرت و واصلان حق ادا کردن نمیشوند  
 و صوم نیز در نوع است صوم مجازی و صوم حقیقی  
 صوم مجازی آنست چنانکه مردم عوام از صبح تا شام  
 بیزیت روزه فرض یا نقل از اکل و شرب و جماع  
 امساک میکنند و بعضی طی میدارند تا سته روز  
 و سته مقدار یکدرمی آب مینوشند و هیچ خورد  
 و صایم الدهر میشوند اما ازین روزه مجازی و صلوه  
 مجازی هیچ فوایدی حاصل نمیشود اگر چه ظاهر و روئی

اسلام است اما در شناختن حق این عبادات  
 ظاهری تا تمام غیر مرتبانه که جذبه اصلاح باطنی لایلا  
 و نهارا قیاما و قعودا نورزد و معرفت حق برسته  
 نکرد و اما صوم حقیقی نیز در اقیام عوام الناس  
 مشغلت جز از اولیای کبار عاشقان حضرت  
 و واصلان و واصلان حق فهم کردن نمیشود و حج نیز  
 دو نوع است حج مجازی و حج حقیقی حج مجازی آنست  
 چنانکه عوام الناس مردم در زمین مکه از هر چهار  
 جانب اعرام می بنهند و طواف کعبه میکنند و سعی  
 بین المروه و الصفا میکنند و جامه غیر خنجره می پوشند  
 و یکجای معین است که از صبح تا شام در آنجا میمانند بعد  
 مخلوق میشوند و بعضی مویها را قصر میکنند و چند سنگ را  
 در یکجای معین می اندازند غیر مرتب از طواف کعبه حقیقی  
 و واقف نمیشوند و کعبه حقیقی را نمی شناسند چنانکه



بنی علیه السلام فرموده است قلب المؤمن کعبه الله  
 بیت الحقیقی غیر من این شرط نیست که از طواف کعبه  
 حقیقی غافل شوی و کعبه منکین از دیار بعید تو چه فریاد  
 خفا که بعضی مردم برای حج مجازی در راه خشکی کشت  
 که منگی و تشنگی و ماندگی کشیده میروند و بعضی براه  
 دریا بر چهار سوار شده هلاکت تشنگ کشیده و جان  
 در دست کرده از وحشت دریای می روند و محنتهای و مشقتها  
 میکشند **بیت** ای قوم حج رفته گجائید گجائید **ه**  
 معشوق همین جا بیاید بیاید عزیز من این مناسبت  
 نیست که از صبا جخانه آشنای شوی و بخانه او برو  
 پس خوب نهمایی ملک اظهار کردن روستا نمی است  
 پس باید که اولاً بصبا جخانه آشنایی کنی از آن  
 در خانه او بصورت همان در آنی از زمان عزیز نهمایی  
 و جواب مرجمه جاشنوی که نتیجه آشنائیت  
 ای عزیز میان بنده و خدا آشنائی جز از تربیت

از

مرشد کامل که جذب اصلاح باطنی عبادات خفیات  
 حفظ قلوب لیللاً و نهاراً قیاماً و قعوداً در جمیع  
 احوال بودن پیوسته لغشی و محبت الهی حاصل شود  
 لایعز صلوته حقیقی و صوم حقیقی و حج حقیقی اهمیت دارد  
 خاصه از آن اولیاء کبار است که عاشقان حضرت  
 وواصلان حتی اند و همیشه در استغراق سکر و  
 محبت الهی بوده اند و خود را در جمال لایزال او محو کرده  
 از عالم صحو گزیده اند **خواجه** حضرت پیر حلقه  
**خواجه** حسن بصری و حضرت **خواجه** عبدالواحد بن زید  
 و حضرت **فضیل عیاض** و حضرت **سلطان** ابراهیم ادهم  
 بلخی و حضرت **خواجه** حدیقه المرعشی و حضرت **خواجه** میرزا  
 البصری و **قطب** العالم حضرت **خواجه** معین الدین حسن  
 سنجری و حضرت **خواجه** قطب الدین نجفیار اوشی  
 و حضرت **شیخ** فرید الدین گنجشکر و حضرت **خواجه**  
 نظام الدین اولیاء بداولی و حضرت **شیخ** بصری الدین



چراغ دهبلی بچی رسیدند و این رساله که عبارت  
 از اسرار و شهود النیت در اصل از رساله مشافه  
 انتخاب کشیده اند برای حضرت خواجه معین الدین  
 و حضرت خواجه عثمان از روی و قیسه از عرب طوفان  
 هندوستان حکم فرمودند این رساله بخواجه شمس  
 خلفا رسید هر که طالب صدق خدای جوید این  
 کاغذ عرض بگوید العزیز چون تاج اولیای و خاتم  
 الانبیاء محمد رسول الله علیه و آله وسلم  
 را متب معراج شد پس چندین هزار سخن حق  
 سبحانه تعالی بار رسول خود گفت و بخلاقی عوام  
 الناس گفتن فرمود و چندین هزار سخن بار رسول  
 خود گفت و منع فرمود که میان امتان اینها  
 کرد که عوام الناس فهم کردن نتوانند مگر بسبب  
 آنکه رساله و اسرار این سینه های پیش او بخوانی  
 که او فهم کند و در عمل او قاصر نبود چنانکه بعد

تو ای محمد در میان امتان تو اولیای کبار پدید  
 شد و ایشان صلوة حقیقی و صوم حقیقی و حج  
 حقیقی بجا خواهند آورد و ای محمد خیر از اولیای کبار  
 امتان دیگر تو ما را در میان غریبه و در میان غنی از  
 خود بود خود قایم میدانی محمد ایشان قایم از  
 ذات فرزند و گویای و بیانی و شنوایی ایشان  
 از ماست و ذکر من میکنند ای محمد عمر ایشان بر شمار  
 دهم کردیم و برسد دم جدت بخشیدیم و در دم  
 در هر ساعت از ذات ایشان می برآیند و هر دم  
 گوهر است پس فردا روز قیامت از ایشان در  
 هر دم دو سوال خواهیم کرد ای محمد ایشان جواب  
 میتوانند گفت پس گوهر امتان خود که شمارا فر  
 عبت نه افزیدم که شما خود را صایع میکنند و روی  
 بغواخت نهاده ای محمد گوهر ایشان را که دم خود  
 در ایمن برآید و از ذکر من خای نگذارید ای محمد



بر امتنان تو بسیار رحمت کردیم و شفقت کردیم  
 که بچوخت صلوة ظاهری صوم ماه رمضان و حج  
 ظاهری امر کردیم تا ایشان ادا کردن توانند و  
 امر ما را بجا آرند ای محمد بعد تو در آخر الزمان این  
 عبادات ظاهری هم توانند کرد و ملعون راه ایشان  
 خواهد زد ای محمد امتنان تو ضعیف دندنا بر این تحفیف  
 کردیم که امر وظاهری مختصر را فرمودیم ای محمد صلوة و  
 صوم و حج و زکوة اینهمه عبادات ظاهری را بدل جان  
 ادا نمیکند پس عبادات حقیقی را کجا توانند کرد و محمد  
 قبل از تو مر امتان بیغایم از عبادات خفیات  
 حقیقی جذبه اصلاح باطنی بایستاید دل دائم الحال  
 و عند الوصال قیاماً و قعوداً بود و هر وقت که ایشان  
 دم خود از ذکر من غافل بر آورند گناه بر سر ایشان  
 لازم میگرددیم حتی که بعضی امتان را مسخ کردیم ای محمد

امتنان

امتنان ترا بجهت تو بخشیدیم و آن کردیم در دنیا که  
 در آخرت با ایشان سوا لیا خواهم کرد از عبادت خود  
 بر می توانند آمد ای محمد ایشان را ذکر فرقیست کفر و بگو  
 که هیچ دم بند کرد و فکر خدانه بر آید و خدایر ادر هر جا  
 حاضر و ناظر دانید و غیر آنکه اید ای محمد ایشان را که  
 افریدیم بجهت آنکه در ذکر و فکر مشغول و بحال من غافل  
 شوند و ما را بحال و کمال فرود آید خود بینند و بر تو حیا  
 بر هر اوراق کمال مطالعه کنند و غرض خلقت خود  
 و ما بوجدانیته بند ای محمد آینه ایشان در نفس ایشان  
 و راه مطالعه جمال من در قلب ایشانست چونکه راه من  
 در آسمان و زمین نیت در چرخ نیت در عرش  
 و کرسی نیت در لوح و قلم نیت ای محمد راه من در  
 ایشانست و تسمیه در ذات ایشانست و غیر  
 ازین راه راه دیگر نیت و لهذا در کلام خود بر موزان



گفته ایم و بعضی جا صریح کردیم و فی النظم اذکر اسم  
و نحن اقرب الیه من جبل النور ایچ در هر کس کثیر منم  
و هر میگویم و من میگویم و من میگویم و من میگویم  
و هر چه قدرتت قدرتت قدرتت و همه از نامت ایچ  
امتان تو خود در میان می بیند و میداند می شنوند  
و هر چه که هست بر نسبت نمیکند و از هر چه با حال  
اولیاد کنایه در میان می بیند و هر چه که هست  
نسبت میکنند و و ایم بحال و عند الوصال در صلوة  
حقیقی میباید یعنی سبانی دل بزرگ اسم ذات  
قیاما و قعودا اکل و شربا چه نفس و چه پیدار چون  
و چه در خانه و بازار رفتن به تربیت مرشد کامل بجا  
اصلاح باطنی بر بسته میباشند و صوم حقیقی نیز  
برای میدارند یعنی و ایم بحال خشم خود را از دیدن  
غیر بسته اند و سماع و سماع و دود و پای از غیر

در ک

امساک کرده اند یعنی غیر نمیند و غیر نمیشوند  
و غیر نمیکونید و غیر نمیزوند یعنی بر حقیقت از خدا  
و از خدا می شنوند و از خدای میگردند و از خدای می  
بینند یعنی صایم الذم حقیقی ایشان اند و همیشه درج  
حقیقی می باشند و طواف کعبه حقیقی میکنند یعنی سبانی  
دل بزرگ اسم ذال لیل و نهار میکنند ای محمد ان  
کعبه حقیقی است که قلب المؤمنین کعبه الحقیقی است  
و بیت لاقص ایچ همیشه ایشان در پایه عرش  
میباشند که قلب المؤمنین عرش الله تعالی یعنی  
سبانی دل بزرگ اسم ذات همیشه میکنند پس صلوة  
حقیقی و صوم حقیقی و حج حقیقی خاصه ایشانست یعنی حضور  
دوستان ایچ امتان تو ضعیف اند این عبادات  
خفیات حقیقی جذب اصلاح باطنی یا سبانی دل بزرگ اسم  
ذات لیل و نهارا قیاما و قعودا بجا آوردن نمیتوانند  
و ما ابوحدانیت حقیقی معنی شناسند جز از دوستان



ایچم بوسطه تو امتان ترا عبادات ظاهری رویشما می  
 اسلام حکم کردیم ما ایشان ادا کرده اند تو ایچم بعد تو  
 امتان تو بسیار غلطی کرده خوانند شده و چندین نماز  
 از خود بسته پید خوانند کرده و کلام الله را از فهم قاصد  
 خوانند کرده و احادیث تو نافرینده بیان کنند و بر عمل  
 فرماندای محمد روایتها از خود بسته و حدیثها از خود ترا  
 بر حجتان طعنه خوانند زده و اولیا با را کفر نسبت  
 خوانند کرده ای محمد اولیا خود را از نظر ایشان پوشیده  
 خواهیم شد آت اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری ایچما  
 ای محمد علی و ظاهری در امتان تو بر دوستان من  
 ملامتها خوانند کرده و از خود خبرند از ایچم نزدیک درستان  
 من ایشان در شکم مادرانند بلکه در صلب برانند لعین از  
 معرفت خدای خبرند از او بسیار کتب کاغذ و سیاه  
 را بر ابرایمان خود نگاه میدارند و بخت و ابحاث و  
 قیل و قال را از جمله عبادات میدانند و بر صلوٰه و صوم

و حج که جمله عبادات مجاز است غرور خوانند و آت خود  
 بر دیگران فخر خوانند نهاد و از معرفت من غافل باشند  
 و این دل را خراب دارند ظاهر از آت و باطن خراب کنند  
 ایچم فردای روز قیامت صلوٰه و صوم و حج عبادات فضولات  
 که ایشان منفرقه دل ادا کردند بر روی ایشان خواهیم  
 شرمند خوانیم کرد ایچم در امتان خود کس این سخنها  
 تلقین خواهد کرد که او در عمل تو اندر او و پیوسته بعشق و محبت  
 من باشند بخلاق عوام الناس که در فهم ایشان مشکل  
 آید ایچم این تربیت جذبه اصلاح باطنی پسبانی دل با هم  
 آت الله لیل و نهارا قیاما و قعودا در جمیع احوال بود  
 عاشقان جمال من تلقین کنی تا که راه معرفت من ایشان  
 کشاید و مقصود و مطلوب ایشان بر آید ایچم تربیت جذبه  
 اصلاح باطنی تو جز از عاشقان من دیگر ترا اثر نخواهد کرد  
 و کوی از میدان جز از واصلان من دیگر نخواهد برد چون  
 حضرت سید الشیخ علی بن ابی طالب علیه السلام و اله از عروج درید



نزول فرمودند و بر کلمه در میان اصحاب خود نشسته و  
سخنهای شب معراج را بیان کردند و امور ظاهر شرح چهار  
کردند و بر هر اصحاب که لایق امر بود حکم فرمودند و سخنهای گفتند  
با همه عوام الناس گفتند و بجهت فهم قاصد ایشان چیزی  
دیگر نگفتند کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لقلوب الناس  
علی قدر عقولهم یعنی هر من سخنی بر قدر عقل و فهم آنکس  
میاید که یعنی چنان فرموده است محمد رسول الله صلی  
الله علیه و سلم سخنی کنید مردم را بر مقدار عقلی آنها  
مردم که او را اصل کردن توانند و سخنی ترا صدق بدارند  
چنانکه از بعضی اولیاء کامل بقا است که محبت خدا در  
شده علمای ظاهری از فهم قاصد خویش باورند  
و گفتند که این ممکن نیست و ایند اجون مجلس اصحاب  
برخواست و خلوت شد حضرت رسول صلی الله علیه  
و سلم دست مبارک حضرت عیسی کرم الله وجهه گرفته  
در حجره خود را انداخت و فرمودند که یا علی من ترا صلوة حق  
و صلوة حق

و صلوة حق

و حج حقیقی تلقین میکنم که تو معرفت حق برسی و جمال حق  
در آینه دل خود مطالعه کنی با همه ارادته و اقیب باشی  
و از درگاه حق خطاب لبیک یا عبیدی شنوی حضرت  
علی رضی الله عنه را ذوق و شوق عشق الهی در گرفت  
و طلب تقاضای جمال الله در دل ایشان غالب آمد حضرت  
رضی الله عنه از آرزوی شوق گفتند که یا رسول الله  
ما را تلقین کن و راه عشق محبت الهی نما حضرت رسول علیه  
فرمودند که یا علی الحقوق اینها تو را بیجا آورد و بر گفته  
من عمل تو را از گردن تو تلقین کنم و راه حقیقی بنمایم  
علی رضی الله عنه گفتند که یا رسول الله از آمدن تو چه  
شرف است و از خواست حق عمل تو انم کرد و عبادت خفیات  
را بیجا تو انم آورد و بصحت کامل پرورش شما  
خواهم گرفت السعی منی و الا تمام الی الله از سجا  
چون حضرت علی رضی الله عنه اقرار کردند و طالب



شد پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که  
 یا علی صلوة حقیقی و صوم حقیقی و حج حقیقی را بجا آر و  
 در طواف عشر الله خود را مشغول دار و عبادت  
 فضولات چنانکه صلوة و صوم و نوافل و تسبیح و تهلیل  
 و دعوت اسماء که ظاهر روشنائی اسلام است بگذار  
 ای علی این عبادات ظاهری برای خلاق عوام الناس  
 چونکه از وسوسه ان عبادات حقیقی نمی آید و گره عشق از  
 ایشان نمیکشد یا علی این عبادات حقیقی خاصه  
 عاشقان حضرت و اصلاک حتی است جز از ایشان  
 دیگر نمیداند و غیر از ایشان دیگرجا آوردن نمیتواند  
 حضرت علی فرمودند یا رسول الله چگونه عبادت حقیقیات  
 حقیقی بجا آریم و در طواف عشر الله چگونه بجا آریم  
 حضرت رسول علیه السلام فرمودند که یا علی در حال  
 و عند الوصال در یابانی دل بذكر اسم ذات لیل و نهار

بشما

قیاما و قعودا کلا و شربا کتی و مجذبه اصلاح باطنی  
 و عشق و محبت الهی سینه باشی یا علی به دم زدی خود  
 لغفلت بگذار چه در خانه باشی چه در بازار در هر دم  
 و هر قدم هر وقت در الغفلت است من الموت  
 لان الموت سبب لالقطع عن الخلق و الغفلة  
 سبب لالقطع عن الخلق فرود جانسوز تر زمر زنگ  
 طبیعی است فوت وقت ، کان القطع حتی و این القطع  
 هم از پنجاست یا علی اگر همیشه در بی اختیار باشی پس  
 دایما در صلوة حقیقی باشی یا علی هر کس بچکانه خود  
 راز و بهم غیر دور دار و غیر راز دل بگذار یا علی  
 غیر خدا اصلا نیست و نخواهد بود یا علی در نی عالم که  
 غیر خدا میکونید همه و بهم غیر است نه عین غیر مثل کوزه  
 است عین آب است در حقیقتش مثل است و بصورت  
 گرفته مثل جن یا علی هر که عبادت حقیقی را بجا آر و او

بگذار در هر دم  
 در صلوة حقیقی  
 در طواف عشر الله



بیدار است و اگر نه در خلقت خواب چشم و گوشش  
 زبان و دست و پای همه را از او هم غیر امساک  
 یعنی هر چه بینی از خداست و هر چه شنوی از خداست  
 و هر چه بگویی از خداست بگویی و هر چه میبینی و میگری  
 خدایده و از خدا بگیر و هر جا که بروی برای خدا برو  
 یا علی اگر پیوسته دایما با نیجالت باشی پس صایم  
 حقیقی باشی یا علی اگر دایم حال عند الوصال باشی  
 دل بذر اسم ذات لیل و نهارا کنی و بجز به عشق  
 محبت الهی پیوسته باشی پس همیشه در طواف عشق  
 و کعبه استسبای و حج حقیقی را بجاری بعد از ترمیمت  
 کردن حضرت علی را حضرت رسول علیه السلام آیه  
 کلام الله خوانند الذین یدعون الله قیاماً و  
 علی جنوهم و تمفکرون فی خلق السموات و الارض  
 ربنا ما خلقت هذا باطلاً بعدة فرمودند که قلب المؤمن

مراآت الله تعالی یعنی دلمو من آینه خداست و عرش  
 خداست و هر که خواهد سجداً توجه کند باید که لقلب  
 صنوبری روی آرد و خود را همیشه در باستانی دل  
 بذر اسم ذات دارد و عللاً یقیناً دنیا و عتی بگذارد  
 بعدة فرمودند که یا علی اگر به تربیت من عبادات  
 فضولاً را ترک کنی و بجز به اصلاح باطنی بجمع قلب  
 و ایمان حال عند الوصال پیوسته باشی پس عشق الایام  
 بکشف و کرامات بدرج اولیاء کامل رسی یا علی خیر  
 رخصت میدهم تو اگر کسی را قابل منی پس تلقین کنی و  
 اگر قابل این معنی نباشد پس با او هیچ سخن ازین سر  
 ظاهر کنی چونکه او فهمیدن نتواند و ترا و خود را در  
 بحث جعل اندازد و در لغو عمر بپهوده در میان پیدا الله  
 نماز زاهدان ظاهر نیاید **نماز عاشقان بی نیاید**  
 چند داند متقی نادان ازین ستر همیشه جانفاس را



باب سیوم در بیان مذهب مجازی و ندرت حقیقی بدان  
استعدک الله تعالی فی الدارین که مذهب و نوع است  
مذهب مجازی و ندرت حقیقی مذهب مجازی است  
که خلائق عوالم الناس را ندرت است انهم چهار قسم است  
مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوی رحمة الله علیه و مذهب  
امام شافعی و مذهب امام مالک و مذهب امام احمد  
حنبل رحمة الله علیهم اجمعین الی غیر بعضی خلائق دارند  
اول اند و بعضی در مذهب تانی اند و بعضی در مذهب ثالث  
اند و بعضی در مذهب رابع اند و در اختلاف این مذهب  
اکثر الناس گمراه شدند کمتر اند که بر صراط المستقیم  
مانند الی غیر در مذهب ایشان شرط است که مذهب  
خود را بر صواب دانند و احتمال خطا و مذهب  
دیگر را خطا دانند و احتمال صواب هر یک در چهار  
مذهب همین طریق دارند یک فرقه ایشان که اهل  
سنت و جماعت کونند او را در اجماع بر صواب است

و باین فرقه که ایشان هفتاد و دو ملت میگویند  
اکثر بخطا اند اضعف است که کسی در میان ایشان  
بر صواب است یا چونکه هر یک در میان خود بر غصب  
غصب با یکدیگر مختلف شدند و همیشه بر نیز نظر میکنند  
هر چه که ما فهمیده ایم دیگری فهمیده است و همیشه  
نفس نامه بگویند لغو و با الله منها و من شرور است  
الغیر حتی تعالی فرموده است که انما المؤمنون اخوة  
یعنی همه مؤمنان با یکدیگر برادر اند چونکه از یک  
و از یک پدرانند و بیخ ایمان اخلاص است و هر گاه  
اختلاف پیدا کردند و روی نزاع اظهار نمودند  
غصب کینه حسد و غیبت که انقیاب است از انانیت  
در میان او روند و بیخ اخلاص ایمان را کزیده اند  
لیس فی السلام و ندرت و برادر که از میان برجا  
چونکه ما فرموده رسول الله را کردند و نقش خنقوا



باخلاق الله از دل مشتند و بزود ظن مسلمانان  
 الی غیر صورت مسلمانان با سیرت جهودنی اظهار کرده اند  
 كما قال النبي عليه السلام سيأتي على الناس زمان  
 يجتمعون في المساجد ويصلون فيها وليس فيهم مسلم  
 الی غیر هر چند که ظاهر خود را راسته باشد چون دل  
 از کورت و غصه و حسد و غیبت و تکبر پاک نباشد  
 او را فردا از آتش دوزخ هیچ پاک نباشد ای خیر باید  
 که تو برین مذاهب مختلفه مجاز می تکیه کنی و نقد امروزه  
 را بفرود مکنی و نهی و لا تلقوا باید که ای التملکت را  
 نبات نمکنی یعنی در مذاهب حقیقی در آبی اوراق بفر  
 جمال و کمال بکشایی که میخا هر منظر متوجه هر کرد و  
 بظیف استادم مرشد کامل و دل یعنی شامل عقده  
 مشکلات بر محل شود الی غیر مذاهب حقیقی است که  
 حضرت محمد رسول الله علیه السلام و اصحاب و اولیای کبار

که عاشقان حضرت و واصلان حق داشتند  
 و آن یک مذہب است که عشق و محبت الهی است این  
 مذہب با هیچ یکی اختلاف ندارد و هیچ یکی را با یکدیگر  
 شکی نه آزار و دیر آنکه در دنیا دم زدند و در آخرت بک  
 نائی کردن و از خود محو شدند است الی غیر در زمانیکه  
 حضرت محمد رسول الله علیه و آله و سلم معصوم  
 نیست بطاهر الامر در حیا بودند هیچ مذہب مختلف نبود  
 عراز مذہب حق که او مذہب حقیقی است و هیچ یکی  
 در میان خود مجال اختلاف نداشتند و حضرت رسول  
 اصحاب خویش و ایم احمال عند الوصال با عشق و محبت  
 الهی ایسمانی دل بزرگ اسم ذات لیل و نهار اقیاما  
 وقوع و احوال و شراب پرستیه بجزیه اصلاح باطنی  
 بودند هر چه حکم از جانب حق تعالی شد بر و عمل میکردند



و به از روی خود که هوای نفسانی است و همستی نینزد  
 در سکر و محبت الهی مستغرق می بودند البتة رسول علیه السلام  
 بسیار نرم دل و نه بان بودند و غصه اصلا در وجود  
 مبارک ایشان نبود اما از غایت حصول سکر الهی بر کفار  
 سواری میکردند و می گشتند حق تعالی فتح میکرد و سبب  
 ایشان هر چند که شکر اقل داشتند اما گوشه محبت  
 با حق داشتند لقلست از حضرت امام صدیق در خانه  
 مبارک ایشان هر روز بوقت سحر بوی کباب بر ایشان  
 می آمد و خانه حضرت فاروق رضی الله عنه پیوسته بخانه  
 صدیقی بود حضرت فاروق حیران ماندند که در خانه صدیقی  
 چه چیز است که بوی کباب بر ایشان می آید و حضرت فاروق  
 از غایت ادب ایشان کاهی حضور نمی رسیدند اما  
 اکثر حضرت فاروق این سخن می گفتند و می گفتند  
 این سخن نیکوت و همه اصحاب نیز حیران متعجب  
 بودند چونکه حضرت صدیقی حالت بترید غالب داشتند

محبت و حکم

و یابی ریاضت برتر داشتند و بوی کباب  
 هر سحر از خانه مبارک ایشان می آید چه سبب و چه  
 سحر است چون حضرت صدیق رضی الله عنه  
 از دار القبا به دار البقا رحلت فرمود پس بعد  
 حضرت صدیقی بوی کباب هم رفت حضرت فاروق  
 در خیالت بسیار متعجب و حیران شدند حضرت فاروق  
 بعد از وفات حضرت صدیقی بجهت اظهار حقیقت  
 این سحر عورت صدیقی را در کفاح خود در آورد  
 بعد از حضرت فاروق بخت بی بی منکوحه سیدیه  
 که با و قبله حضرت صدیقی حیات بودند بوی کباب  
 بر ایشان از خانه شما هر روز بوقت سحر می آمد و چون  
 صدیقی از دار القبا به دار البقا رحلت فرمودند آن  
 بوی از خانه نیامد است این چه سحر بود حضرت  
 فرمودند که حضرت صدیقی رضی الله عنه را عشق



و محبت الهی بسیار بود و هیچ سبب ایشان نبود  
نمی شدند از شام تا صبح بگریه می آمدند و دست زانم  
بحال خند الوصاف قیاما و قعود آنجند با اصلاح  
باطنی پیوسته می بود چون وقت سحر می شد از  
غایت درد لقای الهی بسیار گریه میکردند در آن  
گریه آه پیر از الم از دهن می بر آوردند از آن آه  
بوی کتاب بریان می آمد و در تمام خانه آن بوی  
معوطن می شد یا حضرت فاروق بوی کتاب بریان  
از آن جهت می آمد که حکم ایشان از سوز دل الهی  
سوخورده بود و سینه مبارک از غایت غمی در  
آتش محبت می کتاب شده بود چون حضرت فاروق  
این سخن بشنیدند در تعجب شدند فرمودند که سبحان  
الله من عمر خود صنایع کردم و بوی سوز سوز سوز سوز  
جفیف اوقات مزیکه بیدرد و سوز الهی از سوز سوز  
فاروق چون محبت و عشق الهی را معاینه کردند

دل از خلق و از دنیا و از امارت آسوده کردند اولاً هم  
شده خاطر از ایشان سزود استند و قتلک  
توجه اولی قریب ملاقات کرده بودند و حالت  
جذبه ایشان دیده بودید چون حضرت صدیقی  
یعنی که پس خواستند که تمامی مملکت عرب  
عجم را ترک کنند و خود بر بنه شوند چنانچه حوله  
ربا بر زمین بجزبه می پیوسته می ماند همچنان ایشان  
هم خواستند و گریه کردن گرفتند چون اصحاب  
ببار مصلحت حضرت فاروق را شنیدند چنانکه حضرت  
میر المومنین عثمان و حضرت امیر المومنین علی و حضرت  
الحج فرید و اصحاب دیگر صفار و کبار و حلاقی عوا  
مع شدند فاروق التماس کردند  
حضرت فاروق شمار درینولا چه فراق دست داده  
ت که مملکت خود را ترک میدید و امارت را میگذارد



مثل شما امروزی امیر عادل کجا پیدا میشوند و یک عدل شما  
 بهتر از شب بیداری و هزار رکعت نماز افضل صحیحی  
 چون حضرت فاروق سخنان ایشانرا بشنید  
 در گریه شدند و فرمودند که ما را شوق الهی علیه کرده  
 و عشق و محبت او روی نموده است ما را ازین آباد  
 معذور و وارید و دنیا را من بگذارید چون اصحاب  
 کبار و صغار دیدند که گفته مایان هیچ آنرا نمکنند  
 در گریه شدند و مفطرت حال گشتند و همه بی  
 مبارک حضرت فاروق گرفتند و گفته که مایان مفطرت  
 میشود و می میریم مثل شما امیر عادل میت تمام از  
 برای خدا انارات خود را بگذارید و بر خلق شفقت  
 بکنید کما قال النبی صلی الله علیه وسلم العظیم  
لا امر الله و الشفقتة علی خلقی لقد ما امیر المؤمنین  
برابر شما که عیال نخواهد کرد و خاطر خلقی الله در حال خود

باید

بماند یا امیر المؤمنین کار بدست نه بصل یعنی دایم  
 احوال غنید الوصال یا سبانی دل بزرگ اسم ذات  
 لیل و نهار اقیاما و قعودا وجه در حق  
 پیوسته بخندید یعنی بمانند منیل حضرت ابابکر صدیق  
 که دل مبارک ایشان بعتق و جذبیه محبت الهی با ذکر  
 اسم ذات خضه پیوسته مشغول باطنی بود و ظاهر  
 مشغول بود پس تیرانان هیچ را معلوم  
 نبود و حضرت فاروق در میان مایان از شما کسی  
 تر نیست پس عشق و محبت الهی همچنان بصل نگاه  
 باید داشت که دیگری نداند و ظاهر صورت میخانه نما  
 بسیار شد که هیچ کسی شناسد حضرت فاروق را  
 از غایت اضطراب و گریه و شفقت آمد و گفته حضرت  
 امیر المؤمنین سما و جبرئیل و اصحاب کبر قبول کردند  
 و ما را ب بر حال جاری کردند و باطن بعشق  
 این مشغول شدند ببین از درون شو و شما و



از بردن بقیانه و شش، انجمنی زیبا روش کم می بود  
 اندر جهان، العزیز اصل مذہب حقیقی نسبت که محمد  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با صحابه خود  
 داشتند و خواجہ اولیس قرنی کامل در زمانه حضرت  
 رسالت علیہ السلام بودند غیر از مذہب حقیقی که عشق  
 و محبت الہی بود دیگر مذہب نداشتند و اولیاد کبار  
 دیگر که عاشقان حضرت و اصحاب حق بودند ایشان  
 هم از مذہب رسول علیہ السلام که مذہب حقیقی است  
 دیگر مذہب نداشتند چنانچه حضرت خواجہ حسن  
 بصری و خواجہ حبیب عجمی و خواجہ بایزید بطامی و خواجہ  
 معروف کرخی و خواجہ عبد الواحد بن زید و خواجہ فضل  
 عیاض و شیخ جنید بغدادی بمن انجمن اولیاد کبار  
 که بعد صحاب رسول علیہ السلام بودند هیچ اختلاف  
 نداشتند و در ایم احوال با سبب این دل بزرگتر است

دانت

ذات لیلیا و نهار امیکر دند و همیشه عشق و محبت الہی  
 مستغرق بجمعه و دوران زمانه مع مذہب ظاهر می  
 میو و جز از مذہب رسول علیہ السلام چنانچه حالا  
 پیدا شده و از خود بر الکتیحه اند و اکثر حلق را در  
 اختلاف نداشتند کراه ساختند اند العزیز مذہب مختلف  
 را بگذار و مذہب حقیقی را بر خود محکم بدار العزیز مذہب  
 حقیقی عشق و محبت الہی است نه بسیار خواندن و نوشتن  
 سیاهیست العزیز مذہب عشق چنان نسبت که در  
 کاغذ و سیاهی نوشته شود و یا در ققیر ناقص در کد  
**نظم** بوالعجب است مذہب عشق، بوالعجب نسبت  
 سوز عشق، چهار مصحف در و یک آیت نسبت  
 عشق را بوحیفه در سخن گفت، شافعی لادور و در آیت نسبت  
 مالک از کان عشق است، جنلی را در و در آیت نسبت  
 العزیز عشق القش الہیست که مکره از ان القش دور  
 دل انسان می افتد تا لب کور انک را میسوزد



پس در میان کاغذ و سیاهی کجا کجند و از میزان  
عقل کوه کجا مسجید و شود العزیز انبیا و اولیاء  
سلف را کار برند **حقیقی** بود تو هم ندید **حقیقی**  
را گوش و لباس موقبل آن تو تو پوشش العزیز  
اولیاء کامل امروز در ندید **حقیقی** اند یعنی همیشه  
با سبایه دل نیکو اسم ذات خفیا پرست **حقیقی**  
و سوز و محبت الهی هستند و از غایت سکر اخلاص  
الهی نزد ایشان هیچ و شام بر است و **حقیقی**  
لعل کمتر از خاک است **حقیقی** و مقام ایشان از بهشت  
و عرش و کرسی بالاتر است یعنی مقام ایشان  
همیشه نزد خدای اکبر است هرگز از خدای دور  
نیباشند **حقیقی** مروان خدا جدا نباشند  
لیکن ز خدا جدا نباشند **حقیقی** و **حقیقی** اند  
و آن مذہب عشق و محبت است از خدای پرست عشق  
و محبت بنودی پس لولا ان لا خلقت الا فلا کسبئی

علیه السلام را فرمودی و این حکم نیز از محبت و محبت  
**حقیقی** کسبیک عشق از خدای راضی نیست **حقیقی** هزار  
سال عبادت کند نمازی نیست **حقیقی** یعنی هر که در عشق  
و محبت الهی نباشد و دایم حال عند الوصال با سبایه  
دل نیکو اسم ذات لیل و نهار اقیانام و قعود ابرو بسته  
جذب اصلاح باطنی ندادد او را **حقیقی** منکونند **حقیقی**  
که عبادات فضولات را بجا آورده باشد العزیز چون  
سازگ صادق عاشق حضرت **حقیقی** اجلال درین نسبت  
شرقیه مذکوره استقامت کرد در ندید انبیا و  
اولیاء مرشد کامل مستقیم کرد پس حجاب از میان  
بردارند و جمال لایزال در مشاهده او در آرزو **حقیقی**  
کردل خود را متصل میکنی از زمین تا آسمان بر نور  
بین **حقیقی** این عجبی چه که گشتند در میان **حقیقی** در **حقیقی**  
شدن نشان دور بین **حقیقی** **حقیقی** چهارم در میان عشق  
و محبت الهی و زین در دفتر **حقیقی** کوشیدن



و از مسافرت بازماندن بدان زرق الله گفت  
 جماله و محبت کمال بحسبت البنی و آله که حتی سبحان تعالی  
 محبوب نبرده هزار عالم فرموده است که کنت کنترا  
 مخفیا فاجبت ان اعرف فخلقت اکل الاعرف  
 یعنی بودم منزه کنج پوشیده پس است و از ششم  
 مشتاسم فرمود پس از دیدم من خلق را یعنی جمال  
 خود بهر انواع جلوه دادم و خلق را بر جمال خود عاشق  
 گردانیدم و داغ عشق بر سینه عاشقان نهادم  
 و خود را خود دوست و از ششم کما قال الله تعالی  
 ان الله جميل يحب الجمال الیزیر هر صورت مقید که  
 جمالی دارد از پر توه جمال او است و هر صفت کمال  
 از پر توه کمال او است بلکه همه خود او است که از  
 اطلاق و تجلی اول بود منزل فرمود در مقید تجلی تانی  
 ظهور نمود الیزیر ندهیب حقیقی است که بر جمال خود عاشق  
 بود پس جمال خود را از پرده اخفا بکشود و جلوه نمود

بخود نمود و دل عاشقان بر جمال خود بود بلیک  
 باعث خلقت عاشقان خود بود کما قال الله تعالی  
 و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ای لیغفون  
 الیزیر حقیقی است که تو عارف بشوئی و از مقید راه  
 مطلق یعنی بری پس در نی عالم خوشس جبری الیزیر  
 شود و از خواب غفلت بیدار شود از غیر راه عشق مراد از  
 سر بلایای دریای عشق غرق شود تا صدف در اندام  
 الله در دست آید و در دست حیات ابدی بر تو  
 کشاید الیزیر راه ابدی تجد همین عشق است و  
 این حیات که جای او ظلمات است همین عشق است  
 و خود را می در هر دو عالم همین عشق است و زیاده  
 هر دو عالم همین عشق است و کرمی باز از جمال همین  
 عشق است و منظره جمال و کمال همین عشق است الیزیر  
 شخصی سوال کند که چون این حیات عشق شد پس ظلمات



جای او چون باشند و معنی ظلمات سیاهی است  
 و مبعث عشق جمال تجلیات انواع منظر  
 الهی است و در هر منظر زیبایی و نور و شگفتی  
 است جوایب که اصل نور الهی امیر سیاهی دارد  
 چون غیبت هويت خود است که خود را از خانه غفلت  
 بر آرد از آن نور سیاهی قام چندین انواع  
 منظر مختلف خود را ظهور کند و هر رنگ مشاهده  
 جمال خود بعاشقان نماید پس تجلی اول که در حد  
 بر رخ است که شامل قوس احدیت مجلا بود  
 تجلی نانی که در حد بر رخ است شامل قوس مفصل آمد



پس جمله منظر انوار  
 بسبب عشق پیدا شده قوس  
 بدین تفصیل است و مصدر کتاب  
 علوم ظاهری و باطنی عشق است

بسی

پس مبعث عشق نور سیاه قام شد که سر بار یک  
 تار یک دارد و چشم عشق و محبت از و جاری شده  
 است تا الفایده از آن چشمه آب روی از عرش اعلی  
 تا فرش ادنی گرفته است و در اسرار منظر انوار از و  
 آب روی یافته است جمله یک نور اندکین رنگهای  
 مختلف است اختلاف این و آن را در میان انداختند  
 چون مرفقات را اصل نور سیاه قام شد بدان  
 واسطه جای ایجابات عشق را ظلمات نام شد  
 العجز غیر از عاشقان جانبازان را در آن چشمه  
 قضی نیست چونکه بعلیه شوق محبت الهی از اهل عیان  
 در که شدند و کارهای دنیاوی لایق را فراموش  
 کردند نه غم از نماز و روزه دارند و نه از شرب و نوزه  
 و نه از مال و تحورات دارند و نه از سیر و حجوزه امور  
 دنیوی نزد ایشان فایده و مقصود و مینی نزد ایشان  
 لایق نیست ایشان تراغم از مال و عیان است نه از ثواب



غم و نه از دبال است **قطر** ز غایت در عشق و محبت الیه  
نه بخت از عالم و نه از جهالت که غرض دایم حق  
پوسته است نه تند که در کار می شدن بر آن محبت  
الغیر ایشان جز از عشق و محبت الیه دیگر کار ندارند  
و غیر از محبت و شقت جذب حق دیگر بار و بر ندارند  
**محبت** وانی که عاشقان چه با ما کشیده اند که خون  
در پیاله کرده و دم در کشیده اند که خاک حضرت  
لام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده است العاشق  
لا یستغل بشغایر الاسلام و الکفر الا بحال محبوب  
لا یتم عارضته و العارضه عنده لا یعتبر غیر عارضه  
حضرت و در اصلاح حق را امور دنیان و دین اہم  
مطالب مقاصد نیست چه جای امور کفر لغوی دایم  
احال عند الوصال به شریعت است کامل یا سبب  
ول بکر اسم ذات الله لیل و نهارا قیانا و قوت  
چه در شهر برون وجه در صحرای قفس وجه در مسجد

و دیر نشستن یعنی همیشه در عشق و محبت الیه بود  
و پیوسته بجد به اصلاح باطنی در استغراق محو  
مپاشند بغیر تمام عالم مسلمان شود این  
بسی شادی ندارند و اگر کافر کرد و هیچ عکسین کردند  
الغیر اگر عاشق جمال اوستی پس در پی عشق و محبت  
او باش و ذات خود را از پاسبانی دل کردن  
بذکر اسم ذات لیل و نهارا التماس حقیقت  
معانی من عرف نفسه فقد عرف ربه بموظف کرده  
و جلوه من عرف الله فقد کل سانه بتوروی نماید  
و منقح هر دو هر عالم در دست تواید و طالع  
یاد است ای بر جهره تو کشید بغیر در شب روز  
در پاسبانی دل بکر اسم ذات کوش و لباس  
فنا فی الله را در کوش و شربت موقوف قبل ان  
موقوف بموش یعنی تمام بعم خود را در همین عای



کوشش و پیرهن عشق حیات ابدی بر تن پوشش  
**بیت** هر آنکه پیرهن عشق بر تنش پوشد بد آنکه  
جان عزیزش بزند کی کوشد العزیز همیشه در ذکر  
و فکر او بشو و حدیث بنوی من احب شیافا  
ذکره بنوی یعنی اگر عشق او در دل تو غالب است پس  
غیر راه عشق مرو العزیز اگر حیات باشی با عشق او  
باشی و اگر میری در عشق او پیر العزیز اگر در بند  
هستی پس از او از هر دو عالم شدی **بیت**  
اگر عشق شو کار او باشی عشق در سینه نه تا با  
کشتگان عشق شهید شدند چنانکه قول مشهور من  
من العشق فقدمات شهید العزیز سبق عشق بخوان  
و دفتر وجود بشوی و جام محبت بدست گیر و سنج او  
کوی العزیز اگر در عشق حق و محبت نور مطلق باشی  
پس بحقیقت اشیا گماهی و ارجا لوجود المعبود  
برسد و ابعیات ابدی را چشید العزیز می بینی

که کتبی

که خدین علما و فضلا و زما و کبر او عباد و صلی و  
امرا و وزرا و حکما و عقلا که هر یک کل حزب با  
له بهم فرعون بوده اند و همه تحت الارض رفتند  
و میروند و نام ایشان کسی نمیکرد و سنجیشان بهم  
کسی نمکویید که خدیگان بودند و کی رفتند چون کسی  
محبت از با زار جمال الهی بخنیده اند و ابعیات گماهی  
از آن حشمت عشق نه چسبیده اند و جام پر می مست  
از دست بلب سر سینه اند یعنی دل خود را بر از محبت  
و سکر ساخته اند و جان با تن خود در عشق  
ساخته اند و از این حالت میکانه رفته اند پس خلق  
بهم آرسن ان ایشان لب به بسته اند چنانکه حضرت  
شیخ نامی مولانا عبد الرحمن حافی رحمة الله علیه  
در **بیت** زیاد عشق عاقلی زکیه یافت بذر او بود  
اول از که یافت اگر مجنون ندی زین جام حویلی



که اورا در هر عالم نام بری: هزاران عاقل و فرزانه  
 و بی از عاشقی میخانه رفتند: نه نامی ماند از آن نشانی  
 نه در دست زمانه داستانی: بامرغان خوش سیر  
 که بستند: که خلی از ذکر ایشان لب به بستند  
 الغیر محزون که شهر یافت بطیض عشق یا اما شهر ناقص  
 و الهو چو که در انوقت که محزون عاشقی بحال مقید لب  
 شده بود اگر در انوقت مرشد کامل باو هم میرسد  
 و از مقید کشیده بمطلی میرسد لبس محزون  
 محزون نمی ماندی بک یک از اولیا کبار عاشقان  
 حضرت و و اصلا نمی شمردند و مناقب او  
 بولایت و شوکت در میان خلایق معروض میکردند  
 الغیر اگر محزون از جمال مقید خود را کشیدی و مطلق  
 هستی توجه نمودی و و ایم بحال و عند الوصال بکر  
 اسم ذات لیل و نهار او قیام و قعود ایوسته  
 بخد به حتی می بودی لبس نام محزون ناقص نمیمانند

بمعنی نازک

یعنی پیش را حاصل نمیشد افسردی الغیر اگر جواب  
 که در راه عشق خدای در آئی لبس اول بر یک  
 صاحب جمال عاشق شوغیر راه عشق برو تا راه  
 عشق خدا برو تو زود کتاید و جمال مطلق تا بان  
 سوی روی نماید اگر مرشد کامل بهرسد و توجه یابد  
 پس باید که تو بر همون جمال مقید فرقیته نشوی  
 و هر خود را برین مختصر جمال ضایع کنی و گرنه نام تو  
 نیز ناقص افسرده خواهد ماند الغیر سزاوار است  
 که برین یل السیاده بنامی ملک مصحح است که  
 زود بگذری و مقصود از منزل مقید منزل مطلق  
 بری تا در نعمت برو و جهان در آئی و در جاوید  
 بر خود کتایی الغیر عشق مجازی رکاب عشق حقیقی  
 تا کیرا که عشق طاهری نبود و دل او بقلی بجی میوسته  
 نرود و امر تربیت مرشد کامل برود هر چند



که زاهد عالم بود الغیر عرض از غنی مجازی است  
که غنی حقیقی جذب حق را حاصل کنی یعنی به ترمیم تر شد  
کامل در پاسبانیه دل بذر اسم ذات لیل و نهار  
قیام و قعود ایروسته بسکر محبت الهی باشی تا خدای  
سر تو در رحمت بکشاید و نعمت بر انواع بر تو نزول  
فرماید قال الله تعالی فاذا کروی اذکر کم ای یاد کن  
شمار تا یاد کنیم فرستار یعنی پاسبانیه دل بذر  
اسم ذات در روز و شب پرسته بعش و محبت  
بکنند تا یاد کنیم من شمار انبعمت بقای خویش و  
بفرد و سهار پر عیش در آخرت بکشام زبان خلایق  
را بحد و تحسین شاد در دنیا یعنی ملائک در آسمان  
صفت شما بکنند و آدمیان در زمین در هر مجلس  
الشان چه در شادی و چه در غم غمین الغیر هر که  
در آتش عشق الهی سوخته تر است در میان خلایق  
انکس غیز تر است و مقام او از هر دو عالم

بگفت

تر است الغیز کحل منکیت و منک که مردم  
پیشم خود میکنند و از چهرت و عقلت او میدانی  
که کیمت از آنچه میکنند که چون او از بر تو جمال  
الهی سوخته شده است و از حشمت جلال نامتنبیا  
یاره پاره کشته است و بطفیل سایه آن پرتو اثر  
صفایفته است از آنچه او را مردم غیز میدارند و  
قیمت می شمارند الغیز اگر آدمی از صفای عشق حق  
سوخته شود و در پی عشق و محبت او خراب شده و  
پس در میان خلایق از کحل هم غیز تر نماید و تاثیر  
حشمت و عظمت بر او بکشاید و خلق الله برای آدم  
سی او بیاید و معنی من له المولی قال الفل انجا اظهار  
ماید و اسم فقیری بر و راسخ آید الغیز مراد ازین فقیر  
فقر مصفی است نه کرسنه و برهنه که ای است یعنی  
فقر حقیقی است که تجلی بودن بحال رویت حق  
استقام شدن بحال محبت مطلق هر چند که منبنا



دنیوی و آشته باشد و چون محبت و مبداء هیچ  
زبان نداده یعنی در ایم حال خدای الوصال با عشق  
و محبت الهی دل خود بسته دارد و هر چند علا لقیما و  
دنیا پیش آید لایا سبب از دل بگذر اسم ذات الهی  
لنلا و نهارا نگذارد تا که بجزیه اصلاح باطنی اوست  
و کشف که امت پیوندد و چنانکه حضرت غوث الثقلین  
الهام شد با غوث لیس الفقیه عنده من لیس که شی  
الفقیه بل الذی که امر فی کل شی یعنی تصرفات  
که صاحب تصرف و ولایت باشد **میت** خاک او  
باشش بادشاهی کن **آن** او باش هر چه کن  
الغیر چون عاشقان صادق در فقر حقیقی مستقیم  
میشوند غیر از آن راه راه دیگر نمیکند حتی که بگوید  
الفقا حقیقیانه تعالی انهارا می پیروند و بر جلالی بر  
مید و مردم را از بعید برای زیارت او می آرد  
یعنی همه کسی او را قبول میداده و از جنون بزرگ میشد  
و حدیث نبوی علیه السلام الفقر فخری از نیجاست

الغیر و اجرب

الغیر و اجرب لوجود قدرت کمال خویش بر همه خلق  
محیطات و احاطه او آنست که چشم همه خلق چشم  
خداست و زبان همه خلق زبان خداست و دست  
همه خلق دست خداست یعنی همه چشم می بیند و همه گوش  
می شنود و همه زبان میگوید و همه دست میدهد و  
میگرد و همه نقل شئی بعلم از نیجاست الی غیر چون طالب  
صادق از غایت محتاجی لغرض جمال الله سیر  
فی الله حاصل میکند و بخودی خود محو میشود و مقامی  
میرسد که او صا الهی در ذات خود موثر می بیند  
یعنی روح خود را نور منسط و ما محدود و نامتناهی می بیند  
و چشم همه خلق چشم او میشود و گوش همه خلق گوش  
او میشود و زبان همه خلق زبان او می شود و دست همه  
خلق دست او میشود پس همه چشم می بیند و همه گوش  
می شنود و همه زبان میگوید و همه دست میگرد و  
میدهد و همه تصرف الهی در خود می بیند **میت**



گویم به زبان و هر کوشش بشنوم **بهر حال خویش** **بهر**  
**بکریم** **الغیر فقیر الفاء** تمام میشود و از غایت **سکر نخود**  
 دم اناکتی مینزد و لیس فی جیبی **سوی القدری** میند و بجانی  
 ما اعظم شانی میگوید اذ اتم الفقر فهو القدر از نیاست  
**بیت** هر که او هست جز بهوائی نیست **نیت** شوشتی  
**جدایی نیت** **الغیر تمثیل** او نیت که روزی مجنون  
 جانی استیاده بود و جامه جا با خرق پوشیده بود  
 شخصی نزدیک مجنون استیاده بود او را رحم آمد که  
 جامه مجنون خرق دارد من دوخته دم چون **الغیر**  
 مجنون آمد و جامه او را دوختن گرفت مجنون گفت که  
 ای برادر غیر مبادا گوشت لیس را بدوزی **الغیر** گفت  
 ای یار غیر تو عاشق مجنون هستی لیلی کی است مجنون او  
 بر آورد و گفت که از غنی لیس سر تا پا صورت لیس گرفته ام  
 وجود مز و وجود او از غایت محبت و غنی و احسان است  
 و صورت من از من جو شده است چون **الغیر** سخن  
 مجنون بشنید متعجب شد و حیران ماند **الغیر** سخن

صادق از غایت

صادق از غایت غنی و جذب محبت عین معشوق میگردد  
 و از نهایت فراق بحال رویت از هوش خود میرود  
**الغیر** **بیت** پایه فقر بس بلند است **کام** بخا بهوس رسید  
 نتوان **الغیر** اگر میتوانی ذره محبت و غنی او حاصل کن  
 یعنی در ایم بحال عند الوصال **پاس** بایه دل بزرگ اسم  
 ذات لیل و نهار اقیام و قعود **ایم** بسته بخدیه اصلاح  
 باطنی در سکر محبت الهی باشی **الغیر** طالب صادق را  
 باید که مسافرت عالم ظاهر را ترک کند و بیخ همسیره  
 بلاد را زودل بر کند چون از مسافرت خطرات نفعی  
 و شیطانیه حاصل میشود و پیرشاید خاطر نجابت روی  
 نماید بلکه از نهایت تشویش سفر پریشانی خاطر  
 می افزاید و با بانی دل بحال است نمی آید یعنی دل  
 بسوی غیر میرود و در محبت خلل میشود **السفر** **لصف**  
**السفر** از غایت است ای غیر لقلت که چون حضرت  
 شیخ در بر نشکر کنج بصیحت حضرت قطب العالم  
 خواجه قطب الدین بر سر ته اند و در تلفیق جدید بن



در آمدند بندگی حضرت قطب العالم فرمودند که  
 برادر من فرید تو مسافرت عالم ظاهری بسیار کرد  
 اما در مسافرت هیچ حاصل نیت حال اول خود از  
 هوس مسافرت خالی نگردد و گوشه گرفته یا بر  
 دل نبرد که اسم ذات لیل و نهار اقیانام و قعر و  
 پوسته با عشق و محبت الهی باش الغیر موصوف  
 در راه عشق بکشتن جهان و بکشتن خویش حاصل  
 میشود و به بسیار نام دبی و پوشیدن چپه در  
 معرفت معرفت حق در خیر این بلکه عشق و معرفت  
 حق از راه دل نیکناید پس باید که دل را همیشه در  
 دنبال راه عشق دانه و تربیت مرشد کامل گذاری  
 الغیر کار بدست نه لعل اما آسان است بسیار  
 مشکل که هیچ دم از ذکر او خالی نرود هر روز یک  
 قدم از راه عظمت نه برد الغیر نشواری دل و دل  
 یعنی لباس فقر حقیقه پوشش و در مسافرت باطنی

و شی

کوشش تا آنکه التماس عشق بر تو آید و جوش بخیزد آنکه کدو از  
 سر پویش یعنی بهوش کوشش **میت** عشق در زین  
 نه کار هر دلت **عاشق** کار نجات مشغلت  
**باب** پنجم در بیان جذبه حق تعالی و فضیلت سالک  
 مجذوب بر مجذوب فقط بدان جذب الله تعالی که  
 ای عشق و ثبت عجا محبت جذبه الت که در سالک  
 بجانب حق کشش دانه و اصل معنی جذبه کشش است  
 و اینجا مراد از جذبه حق است یعنی کشش کردن خیر  
 بنده را سوی خویش **میت** اگر از جانب معشوق باشد  
 کشش **کوشش** عاشق چاره بجای نرسد **الغیر**  
 جذبه بر نوعی که جذبه بواسطه دوم جذبه بواسطه  
 جذبه بواسطه الت که حق تعالی چون میخواهد که بنده  
 را بجانب خود بکشد و جمال لایزال خویش با او نماید  
 پس شی و محبت خود در دل آن بنده می اندازد او را  
 چندان به تیراری دهد که او در پی تقصیر مرشد کامل

مجموع



۶۵  
میشود چون مرشد کامل او را بهمیدرسد پس به تربیت  
او را در ایام شبانه و در بزم اسم ذات لیلای و نهار  
پوسته بخند با صلاح باطنی بخندای میرسد و در  
حاله الله بر کشف می شود و باستکمال خندیه  
خویش دیگر از ابرام ارشاد کردن میتواند چون که  
حضرت موسی صلوات الله علیه بنیاد و علیه در  
ابتدای حال خندیه خویش مردمان را ارشاد  
و هر یک را تلقین می نمودند اما هیچکدام از آنرا  
و کس به مقامت نمیرسید چون از جانب  
تعالی حکم شد که امیوس بمنور حال خندیه تو  
در ابتداست یعنی بکمال نرسیده است باید  
تو مرشد کامل پوسته شوی و چهار روز در صحبت او  
در این دو تربیت او خندیه خود را بحاله مای  
الکاه مردم را ارشاد کنی بااستقامت بسیار  
تو از حضرت موسی گفتی که الهی مرشد کامل کجا جویم

۶۶  
و کجا ایم حکم خیان شد که امیوس حضرت خواجه خندیه  
استقامت رسیده است و نصرت تو است یعنی  
میش او برو با و تلقین شو حضرت موسی علیه السلام در  
پی حضرت خواجه حضرت شد و با ایشان ملاقات کردند  
و صحبت ایشان اختیار نمودند و در تربیت خندیه ایشان  
در آمدند یعنی حضرت موسی علیه السلام پیش از صحبت  
خواجه حضرت وقت سه صد بار ذکر الله الله بجزر میکردند  
چون در تربیت خواجه حضرت در آمدند حضرت خواجه ایشان را  
تلقین خندیه اصلاح باطنی یا شبانه و در بزم اسم ذات  
حضرت لیلای و نهار اقیاما و قعود امیوسه بکرمیت  
الهی فرمودند بعد از چند روز خندیه ایشان را باستقامت  
رسانیدند و برای ارشاد کردن دیگران اذن داد  
حضرت موسی علیه السلام را فرمودند که امیوس برو حلقی را  
به ایت کن الکاه حضرت موسی بر حکم حضرت خواجه  
مردمان را تلقین کردن گرفتند و هر یک را بخندیه

و کجا ایم



میرسانید الغزیر این جذبہ حق بسوگ است بواسطہ تربیت  
میرشد کامل با مشق میرسد اگر اوقات بسوی حق  
میکشد و گاه بسوی خلق و صاحب این جذبہ را مجذوب  
سالک میگویند خواه سالک مجذوب بگویند اما  
اصل جذبہ حق تقدیم دارد تا آنکه اول جذبہ از جانب او  
نباشد کسی رسولک آمدن تواند و راه در رسم منزل  
ندانند الغزیر تا آنکه مهر حق از دل ایشان کشاده نشود پس  
از ایشان براه حق نرفتو کا قال اللہ تعالی ختم اللہ علی  
قلوبہم و علی سمعہم و علی ابصارہم غشاوہ و لہم عذاب  
عظیم و جذبہ بسوگ است که یکایک حق نیامده را  
بسوی خود کشد و او را به تلقین میرشد کامل نمی اندازد  
ابد او جذبہ حق میباشد و گاهی بخلق ظاهر و جویع درالواز  
خود پیچد و از خدائی خود با خبر میاشد نه از انسان  
تلقین یافته نه از دو کس تلقین یابد و صاحب این جذبہ  
مجذوب فقط میگردند الغزیر در میان مشتایخ اولیا کبار

و عاشقان

و عاشقان حضرت و اولیایان حق چنانست که  
مجذوب سالک افضل میدهند بر مجذوب فقط زیرا که  
از مجذوب سالک اکثر الناس صراط مستقیم یافته اند  
و خود بخدای رسیده و دیگر از اہم بخدای رسانیده  
اند چنانکه حضرت قطب عالم خواجہ معین الدین  
حیثی در ملفوظ خود آورده اند کہ چون من حضرت  
خواجہ عثمان مارویہ مشرف شدم و مرید شدم  
حضرت پیر دستیکم خواجہ عثمان مارویہ دست فقیر  
معین الدین گرفته رو بسوی آسمان کرده فرمود  
کہ معین الدین ترا بخدای رسانیدم پس لطیف  
و عظیم فرموده ایشان فظ فقیر معین الدین در ہر  
ساعت از عرش تا تحت الشری افتاد پس فقیر  
معین الدین را بدست مبارک خویش گرفته زیناود  
کعبہ نهادند و فرمودند کہ اگر او از حق از پنجا خواهد آمد



که معین الدین را قبول کردیم پس فرمودیم ترا قبول دارم  
 بندگی حضرت خواجه عثمان ماروی در دست فقیر معین الدین  
 گرفته خوشحال برکشند و تلقین جذب اصلاح باطنی  
 پاسبانی دل بزرگ اسم ذات الله لیل و نهاراً قیاماً  
 و قعوداً چه در خوردن و چه در خفتن و چه در حج و چه در حج  
 و در صحرائش یعنی در جمیع احوال بودن پیوسته بکسر  
 حجت الهی فرمودند فقیر معین الدین بسبب آن خدمت  
 پیر دستگیر چون از ملک عرب سفر کرده در ویدی آمدند  
 و عشره ذی حج در مسجد معتکف شدند سلطان شمس الد  
 بادشاه دهمی آمده مرید شد و سلطنت خود بسبب  
 بر حکم خواجه عثمان ماروی ترک داد و تلقین پاسبانی  
 دل بزرگ اسم ذات الله لیل و نهاراً قیاماً و قعوداً  
 پیوسته بخدمت حق و محبت الهی گرفته در جبهه شمسیت  
 حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان ماروی خود بکلمه  
 متوجه شدند فقیر معین الدین را فرمودند که تو در

در درسی

پرورش شمس الدین باش که او در جذب اصلاح  
 کرد و بکشف و کرامت رسید بعد تو در اجمیر تکیه  
 خود خواهی کرد چون برادرم شمس الدین بخدمت اصلاح  
 باطنی با مقام رسید و بکشف و کرامات پیوست  
 فقیر معین الدین بر حکم پیر دستگیر خواجه عثمان ماروی  
 در اجمیر مقام گرفتیم الی غیر روضه متبرکه که حضرت قطب العالم  
 خواجه معین الدین حسن سنجرمی قدس سره در  
 شهر اجمیر است و نقلست که چون حضرت قطب العالم  
 خواجه معین الدین از دارالقبایدار البقار حاکم فرمودند  
 در پیشانی مبارک ایشان این رقوم ظاهر شدند که  
 حیات کرامات فی محبت الله و همه حصار مجلیس  
 را خواهند و در تعجب و تحیر شدند الی غیر اینچنین  
 اولیاء کبار و خلفاء ایشان خود هم در عشق و محبت  
 الهی مرده اند و دیگرانرا هم در راه عشق و محبت



اليعزربلك بعد از وفات هم ایشان لقر فزارند  
و هر وقت حاضر و ناظر اند اگر چه علمای ظاهری دین  
مسئله اختلاف دارند اما از حقیقتش خبرند از آنکه  
بعد وفات اولیا کبار تعریف و ولایت ایشان با  
میباشد چنانکه در حدیث نبوی است که لیتشون  
تموتون و کما تموتون تبعثون اگر مردمان بجز بهایم  
کردند الیعز تر اعم حق تعالی این نعمت داده است  
که تو اگر دل خود را صاف کنی پس اسرار نهایی را بینی  
و گوئی الیعز اطهار اسرار پیش مجذوبان فقط رؤ  
و شب ترا گاه کاهی و ایست از همین طور و ترا بر متن  
راهی یعنی جز از تربیت مرشد کامل جذب عشق و محبت  
الهی حاصل نمیشود و بپصدوی مشقت راه غنی منکشی  
**بیت** تا اینکه دل را تو صفای نرسای هرگز نشود ظاهر  
اسرار نهایی **باب** ششم در بیان سخاوت کردن  
دل و جان در راه خدای و مشاقتن مرشد کامل

تعریف و ولایت ایشان از بعد وفات ایشان بدید

و گفته او کردن و با ما و مراد الطه داشتند بدان ارشد  
که الله تعالی از شاد و عظیماً الغیر روزی محمد  
رسول الله صلی الله علیه و سلم با صحاب خود نشست  
بودند در باب سخاوت این حدیث فرمودند انسخی  
ان کان فاسقاً البخیل عدو الله ان کان زاهداً  
یعنی سخی دوست خدای است اگر چه باشد فاسق و بخل  
و دشمن خدای اگر چه باشد زاهد چون جمیع اصحاب این  
حدیث را شنیدند و اکثر در میان ایشان اغنیاء  
بودند گفتند یا رسول الله چیدت که بدان سخاوت  
دوست باشیم و بخل او دشمن خدای حضرت راست  
علیه السلام فرمودند که یا اصحاب ان بخلت که در  
دین بسیار عزیز و مکرم تر از خویشی نیست و او را  
بسیار دوست میدارند شما یکی از اصحاب در آن  
مجلس بخت و گفت یا رسول الله من زلف قدر البیار



دوست میدارم اگر حکم شود در راه خدای سخاوت کنم  
رسول علیه السلام هیچ جواب فرمودند و شخصی دیگر  
برجتا و گفت یا رسول الله فرج ما بهای قیمتی دورا  
میدارم اگر حکم شود در راه خدای سخاوت کنم این  
هم هیچ جواب فرمودند بعد از آن حضرت رسول علیه  
السلام فرمودند که یا اصحاب آخر را میگویم که آنچه  
با که شما دارید از ایشان پیش شما برتر است و  
اینچه از طفیل او خوشتر است یعنی آنچه دل و جان  
که چند روزی در نیعالم بهمانست اصحاب گفتند یا رسول  
الله دل و جان را چگونه در راه خدا بکار سخاوت  
بکنیم حضرت رسول علیه السلام فرمودند که یا اصحاب دل  
خود را خایه کنید از غم و الم غیر خدای یعنی از امور دنیا  
و عیبی و جان را همیشه در ذکر و فکر حق بیاسباید دل بزرگ  
اسم ذات الله و ایم حال عند الوصال لیل و نهارا  
قیاما و قعودا بپرستید بخدمت عشق و محبت او و در این  
بخدمت خود را از ذکر او خایه نگذارید و فکر خود را

در صنعت محرومات او و در این معنی هر شی را منظر او  
و ایند و بنور وحدت او نسبت بکنید و خود را در میان  
نه بیند که هر جمال و کمال از دست کل مشایخ قایم  
بدوست یعنی در هر جا همه اوست یا اصحاب عبادت  
انحصر انخواص بیانی دل بزرگ اسم ذات کردن است  
و در صنعت او بفرجه جمال بودنت ای اصحاب  
اگر در بیانی دل بخدمت عشق و محبت الهی مستقیم باشند  
پس هر چند که کاهی از شما بظاهر فرق رو بنمایند  
گاه کاهی نماز و روزه و تلاوت قرآن که عباد اظهاری  
از شما ترک آید پس بجهت بیاسباید دل بزرگ اسم ذات  
خفیا از خدا دور نشوید و از عشق دوستی او رو  
بخدمت او رسید یعنی هر که در راه عشق الهی بیاسباید  
دل بزرگ اسم ذات مستقیم رود هر چند که فقور واقع  
آید در ظاهر عمل او اما از دوستی خدای دور نشود



چونکه دل در باطن با حق انس گرفته است و حجت غیر  
از دل رفته و بعشق الهی پیوسته است چون پل  
با خدای وقت حضور است همیشه ذاتش پیوسته  
نمود است بختی در مخفی دوستی باشد لظا هر که چه در  
فستی فحور است الی غیر از انفس کس که هر خود در راه  
عشق در بیخ مدار و دل خود را با غفلت مگذار در هر  
باحتی دوستی دار الی غیر اگر در پاسبان دل بخل کنی  
هر چند که بزهد قوی باستکمال رسیده باشی اما  
تو از خدا دور مانی چنانکه حضرت رسول علیه السلام  
فرموده اند یا اصحاب اگر نماز از پاسبانی دل بگر  
اسم ذات الله یبند و نه را قیاما و قعودا بخل جوای  
کرد یعنی انفس کس که هر را اگر ضایع میکند و دم خود  
بست غفلت دهد پس شما هر انواع که در زهد چنانکه  
نماز و روزه و تلاوت قران و تسبیح و غیره مستحق بشید  
اما از عشق و محبت الهی دور هستید یعنی ظاهر شما از کلمه

بشر

است اما دل شما در باطن بختی انس گرفته است  
و بجز به اصلاح باطنی بس که محبت الهی به پیوسته است  
پس مصاحبت بنفاق میشود چنانکه ایشان <sup>لظا</sup> به  
در اقرار اسلام و باطن در انکار او همچنان ایشان  
ظاهر در عبادت و باطن غافل از وی یعنی هر که دم خود را  
از ذکر اسم ذات حق میگذارد او دوست خدا نیست  
هر چند که زهد بر پای میبرد در باطن منتظر تقای جمال  
تو شدت ایم ۸ و زقیل و قال عالم لب خود بیدار ایم  
نی زاهد مکل و بی حافظ قران ۸ ما شقیم رو تیر چو شسته  
ایم ۸ یعنی دل و جان را در راه حق نثار کنی و هر نفس کس  
خود را در ذکر او بر آید و در فکر او دارد الی غیر دل  
را در فکر او بر آید از در عشق او در بیخ مدار و جان را  
بخاز راه عشق دیگر بسیار الی غیر اگر تر مال دنیا و بی  
بود تو در راه عشق حق صرف کنی و بخوا جان او بخش



فرمانی پس عرض آن در آخرت ثواب یابی العزیز اگر  
 دل و جان را در راه او فدا کنی و هر دم و قدم ندگر و فکر  
 او زنی و پامسبانی دل را با مستقامت رسانی  
 و هر وقت بدرد و فراق حق ناله و آه کنی و لمی گوی  
 و الم عشق در هر سحر حسی تا که با نیجالت در تفریح  
 پس در روز قیامت عوض اینها را خدا را با بی حیای  
 مشهور است من قلته فاما وینته یعنی که  
 که بگشتم من الملس پس من دیت انکس العزیز از  
 سخاوت مال نعمت بهشت حاصل میشود و از سخا  
 دل و جان صاحب بهشت میگرد و العزیز به من فرق  
 از آسمان تا زمین درین هیچ مشکلی نیست چنانکه  
 العزیز اگر مال و جان هر دو را سخاوت کنی یعنی مال بقوا  
 می و جان در حق خدا پس کار مردان کنی و نوبت  
 خود تا قیامت زنی چنانکه بندگی حضرت سلطان ایم

ادیم

ادیم قدس الله سره العزیز که امروز پیر میرانند  
 اگر مال نداری تنها جان را در عشق حق بسوزی نیز  
 نوبت تا قیامت باقیست چنانکه بندگی حضرت سلطان  
 محی الدین ابو محمد سید عبدالقادر جیلانی قدس سره  
 العزیز که امروز میر میرانند العزیز اگر خواهی که محبت حق  
 حاصل کنی و در معرفت او قدم زنی پس مرشد کامل را بگو  
 و حال و حقیقت خویش را با و بگو زیرا چه اولیاء و مرشد کامل  
 بمنزله طیب جان و قوت و حکیم صادق تا در و ترا در آند  
 و بر ریش تو مرهم نهد و از سقم بصحت رساند العزیز  
 مرشدان کامل درین زمانه مخفی شده و لباس ظالمی  
 بر گرفته که ایشانرا خلق الله کم می شناسند و کمتر  
 می یابند شناختن و یافتن ایشانرا خلیع مشطت العزیز  
 مرشد کامل است که پاسبانی دل ندگر است  
 لیلای و نهار اقیاما و قعودا اکلا و شربا میورسته  
 عشق و محبت الهی دارد و بخدمه اصلاح باطن مقام



محو کشف کرامت رسیده باشد و علامت اول آنست  
 که ظاهر در حجت چند بر حق بارک ظاهر عبادات نوافل  
 بود چنانکه صلوة و صوم و نوافل و تسبیح و تهلیل  
 اوجیه و از کار جهرد عوت اسماء العزیز مرشد کامل  
 باین عبادات ظاهری مقید نمیشد یعنی کار و بار  
 ایشان باینه دلت و همیشه متوجه بدل در مشایخ  
 خدا میباشند چنانکه بندگی حضرت خواجه عبد الله  
 انصاری رحمه الله علیه فرموده اند که نماز گزاردن  
 کار زانست و روزه داشتن صرف زانست و  
 دل بدست اولون کار مردانست که پاسباز دل  
 بزرگ اسم ذات روز و شب بکند و دل را صفای نشان  
 العزیز دل مثل آینه است چنانکه آینه صاف که  
 در دست میگذرد و عکس گماهی شئی را در وی چند هم  
 چنان در لایم اگر کسی لصفار سازد و قدر این را  
 بداند پس همیشه در آینه دل جمال حضرت الهی و صفت  
 کمال نامتناهی مطالع کند و هر وقت با خدا دم

زند

اینها در اول کتاب  
 آمده است

زند و در امر الله نهانی محرم باشد العزیز را در از  
 بسیار نماز گزاردن کار بیوه زانست و مکر رفتن  
 سیر جهان است زمان دادن کار زمان نزلت  
 و جامه دادن کار نیز از آن است و مشهور شدن از  
 کرامات کار دیوانت و علم بسیار خواندن کار با درو  
 شانت و کسب را میراندن و میر کفتن کار جلا دادن و  
 خرقهای مشایخی انواع انواع پوشیدن کار جوکیانست  
 و نمازی که مقید بقیام و قعود و رکوع و سجود است که  
 همه کس میتوانند کرد یعنی امر عام سهولت و روزه نیز  
 برین قیاس است اما در ابدت آوردن یعنی با تکمال  
 او و اصفاد لون کار بحولم الناس و خواص نیت  
 بلکه کار انحصال خواصست چونکه در ان بزرگ اسم ذات در قید  
 اولون در تمام روز و شب مشغول کار است و از همه بزرگ  
 است و یعنی وقید ایچ پرتشای بر گذشتن و محبت حق  
 دل بستن چنانکه کاریت که از دست همه کس میگذرد



و ظالع کس برین میکشاید الغیر دل آدمی جام جهان  
 نما است که همه تکیه کنی بر ای او رود است چونکه در  
 اصل آینه جمال خداست **دلت** چو آینه صفا کرد  
 آری که می نماید نور احد با نوار **ی** الغیر مرشد  
 کامل از همه یا سبباید دل بزرگ اسم ذات بهیج چیز  
 نمیدنمشود بلکه از غایت مسکرمحبت الی از عالم  
 صحرای گردانیده است و در عالم محدود آمده است و از  
 تخمین و تقیید خلق بر کز دست بلکه تعلق هر دو عالم از  
 دل مشتبه است یعنی ایشانرا ندانم از دوزخ  
 و نه که بهشت است خوشحالی از حسن و نه که دور  
 از زشت است احوال دنیوی در لفظ ایشان بمنزل  
 سنگ خاره و خشت است الغیر هر دو روشنی را که  
 بنوافل و تلاوت و تسبیح و طیفه و ادعیه و دعوت  
 اسما و در سن علم ظاهری یعنی بمنزل انجیر ای مذکور  
 مقید نیست پس او را مرشد کامل میندازد راه

عشق یافتن از وقوع مدار پر که او تیرت مرتبه  
 اولیاء کامل شریعت جذبه عشق محبت از بیاید  
 دل بزرگ اسم ذات خفیا بخشیده است بهره شده  
 خویش مقام انا عند منکرة القلوب نمیدانست  
 و تحقیقت اللهم از احقاقی الاشیاء حکماهی با بزم  
 نذیده است الغیر مقام انا عند منکرة القلوب  
 بسیار بزرگ است و از همه مقامها عانی و مرتب  
 چونکه این قول خدا است انا عند منکرة القلوب  
 من نزدیک شکسته دل میباشیم و مراد از شکسته  
 دل غربت و منکنت نیست چنانکه بعضی مردم نرم  
 دل وهربان و چشم تر میباشد شکسته دل میکنند  
 اما انجین نیست بلکه معنی شکسته دل است که محبت  
 هر دو عالم را از دل شکسته محبت خدای تعالی است  
 یعنی همیشه پاشیاید دل کردن بزرگ اسم ذات پرسته



عقبت و محبت آبی بود که تا اینجا که حق تعالی فرموده است  
که اما جلیس عند الکریم این قول موید قول اول است  
مخفی دیگر شکسته دل است که اصل دل بصورت صفت است  
است مثل شکوفه گلست تا که صبح تربیت مرشد کامل  
نزد است و با دوق و ذوق خدیبه من الله نوزین است  
اندر مثل شکوفه باقیست اما چون صبح تربیت مرشد کامل  
بروید و با دوق و ذوق خدیبه من الله می زود و اثر  
با دوق که یا سبانی دل بزرگ اسم ذات پرشته بجزیه اصلاح  
باطنی لیل و نهار آید و میرسد پس از شکوفه دل مثل شکوفه  
کل شکفته میشود و بر کهای جمال اسرار الهی کل دل با یکدیگر  
اظهار شده تجلی میکند و از شکفتن انقل دل هر دو عالم  
خوشبو و معطر میگردد و از خوشبوی کل دل تن همه  
خوشبو میشوند و در هر دو جهان عزیز مینماید بصورت  
اول که مثل شکوفه بود شکفت و بصورت ثانی مثل  
گل بر آمد و بدان واسطه شکسته دل میکونید و آنرا

قلب المؤمن عرش الله و کعبته الله می نامند  
و جمال الله با لوان مختلف درو مطالع میکنند غیر  
هر که حالت دل حاصل میشود او بجز خود هر که تجلی مینماید  
بلک از عجز خبر دارد و نه از غربت یعنی پرشته بجزیه  
حق اصلاح باطن یا سبانی بزرگ اسم ذات در مقام غنی  
مپاشد بلک از غلبه سکر محبت آبی از خلق الله میگرد  
و صحرای بادیه اختیار میکند و یا خلوت جرد میکند  
لا غیر پیش ایشان خانه نهیب برابر است و مسجد مطلق  
و بازار مساویست و بادیه پر خار و باغ گلزار یکسانست  
الغیر از یک نیکه عجز و غربت خود تجلی مینماید و جامه درو  
پوشیده و کالی و بازار می آرایند الی غیر ایشان حساب  
سکرانند حساب درو و سکرند بیت بر در میخانه زرقین کار  
یک رنگان بود خود فرشتان را بگویی میفرشان راه  
الغیر چه قید جنبه و عصا و زر و مال و تسبیح و مسواک



اگر عاشق صادق از همه چیز با بکن امساک بغیر جان بر آست  
 دار و تن را چاک چاک چون در باطن نیک مستی از بند  
 خلق بر قبح تر اید باک بغیر هر که ظاهر آری را مقید شده  
 هرگز از آنگی باطن او را میسر نشود بغیر خودت نماز فریضه  
 و صوم رمضان بجا آرد یک بیکر نریک و خود آراستک  
 بکه از دور مردم و قدم پاینی دل ندرک اسم ذات کیلا و  
 نهارا تا قیام دار بغیر روز و شب نشسته در مس  
 گفتن کار ز نالنت و بسیار تو اهل او اگر درن کار  
 انگس که از نهر عاریت و خوردن و خوراندن و  
 عر سها کردن دکان داریت بغیر انگس را مسکوم  
 که ذره فهم عشق دارند او را که همیشه در پی جمل و خوار  
 بغیر بر شده اولیا کامل هرگز مقید نمیشود بخیر با حی سبب  
 خصوصاً باین اشیاء مذکوره تحقیص بغیر اگر مرشد  
 کامل پیدا شود و اعتقاد تو بر حکم او رود پس گفته او  
 بکن هر چه او فرماید و با فرموده او بکن اگر چه قبح نماید بغیر

اگر مرشد کامل نماز و روزه فریضه ترک فرماید پس گفته  
 او بر خود لقیس دارد و اعتقاد خویش از او مگذارد و اگر م  
 قبح ظاهر نما از زبان ایشان صادر شود پس روی خود  
 از پرستش ایشان مدار بغیر مرشدان کامل برای  
 تجربه اعتقاد طالبان و مریدان خیر ما کرده اند که در فهم  
 نمیکند و از منقح عقل قفل او نمیکند خیا که حضرت  
 سلطان ابراهیم ادهم چون بخدمت حضرت خواجه  
 فضل عیاض قدس سره بغیر پیوسته اند بندگی  
 خواجه فضل عیاض فرمودند که ای ابراهیم از با دین  
 خشک بریده بشواری کرده بر سر خود برای که کم  
 آب آورده باش بندگی حضرت سلطان بجهت اعتقاد  
 خویش هیچ عذر نکرند بر حکم ایشان همون طور نمودند  
 با وجود که با دشمن بلع بودند اما بغلبه عشق بندگی  
 ناموس از دل خود دور کردند و در خدمت مرشد



بجای رسیدند و دیگر خواجه شبلی وزیر بود  
و در شهر خود فرماندهی میکرد و بعد از آن شهر خواجه جنید  
بغدادی نیز بود بعد از مدت خواجه شبلی بر خواجه  
جنید آمد و گفت میخواهم که بتو مرید شوم و خلافت  
گیرم خواجه جنید رحمته الله علیه فرمود که تو وزیر بخیز  
این شهری و فرماندهی کرده هر چه بتو فرمایم تو آنرا بخوا  
کرد خواجه شبلی گفت هر چه که بر من فرمان شود بکنم  
باز خواجه جنید گفت که بتو ای کردناسه کرت همچین  
بار بار میگفت که بتو ای کرد خواجه شبلی هر بار قبول  
میکرد که هر چه بفرمایم بکنم بعد خواجه جنید گفت  
که کار پیران سراسر اشیدن و زنده پوشانیدن است  
تو ای کرد گفت آری بکنم در حال خواجه شبلی فرمان  
او کرد خواجه جنید چون اعتقاد ایشان غالب دید  
سرتراوه زنده پوشانید و گفت ای شبلی سفاله برد  
ستگیر

و هر جا که تو فرماندهی کرده و خلق ترا بزرگی داشته  
برو آنجا که بیه کن تا که ترا مردم از جمله عاقلان ندانند  
**مشهور** او علم نمی شنید لب بر لبستم او عقل منجزید  
دیوانه شدم عقل مردیت خواجه کی آموز عشق  
درویت بادشاهی سوز عشق را جان بود العجب داند  
زانکه تفضل شهید لب اند الیزر چون شبلی عاشق  
صادق بود گفته ایشانرا قبول کرد و سفاله در دست  
کرده پیش برسی که بید کردن گرفت اول دهکده بعد  
تنگ زر میدادی و کسی تنگ فقره همچین تا چند گاه هر  
چیزی میداد بعد هیچکس نمیداد و منسوب بدو آید  
کردند خواجه شبلی چون هر روز خبریکه می یافت پیش  
خواجه جنید می آورد چون روزیکه چیزی یافت پیش  
خواجه جنید آمد و خواجه جنید سفاله ایشانرا خایه  
دیدند و گفتند که امروز سفاله تو چون حالیت خواهد



مشای گفت جانما بچکس مارا میخورد و بعد حضرت خواججه چند  
فرمودند که تا اینجا کای من بود اکنون خوات حتی است  
بعده ایشانرا شغل فرمودند الغیر در تجربه کردن ایشان  
و چیز حاصل میشود یکی اعتقاد کامل ظاهر میگردد و دیگر  
نفس کافریت پرست شکسته میشود چنانکه خواججه  
بایزید بطایمی از بادیه در شهر در آمد خلق الله برای  
قد مینوسی ایشان غلو کردند هر جا که ایشان در بازار  
سیر میکردند و میگفتند خلق الله و تبار ایشان  
میکنند آشت و عقب میگفت حتی که بزرگوار عا فرشته دید  
که نفس مزباید کرد کافر میگردد ماه رمضان بود این  
بزرگوار از همگان طباخ نان فویه درهما بخا خورد  
گرفت خلق تعجب کردند و حیران ماندند که این بزرگوار در  
ماه رمضان صوم فرض بجهت مرض میخورد باینکسی چه  
اعتقاد باید کرد خلق الله برکشت و دنیا لش گذشت  
بزرگوار خلاصی یافت باز در بادیه رفت شیخ فرمود که

بابا یزید این چه سر بود که روزه فرض را در ماه رمضان  
خوردی گفت که بر من خلق الله بسیار غلو کرد و تبار  
من میکنند آشت و بر من اعتقاد فاسد داشت پس  
نفس من کافر شدن گرفت و از دست ایشان عا فر  
ایدم چون خلاصی شدم از ایشان هیچ ندیدم جز اینکار  
چون در دو بلا مبتلا شدیم یکی نفس کافر میشود فعلی ایشان  
و دیگر خوردن روزه ماه رمضان پس اسهل است از ایشان  
خوردن روزه فرض است چونکه از خوردن این روزه  
گناه صادر میشود و از غلو اعتقاد خلق الله نفس او گرفته  
مخاطرات شیطان کافر میگردد خود با الله منهایس  
علم بر حدیث رسول علیه السلام کردیم که کسی از روزه طلب  
که سهل بود اختیار کردم کما قال النبی صلی الله علیه وسلم  
من ابتلی ببلیتین فاختار اهلها العیز کای که از  
ایشان فعل یا کلام تقبیح ناصدا در میشود او را تقبیح عمل



مکن لیک و در باطن صواب بر حسن و جسد العیزر طاب  
 را باید که پیروی مرشد کامل خود کند چه قولاً و چه فعلاً  
 چه قلباً و چه قلباً یعنی سالک واجبیت متابعت  
 مرشد خود کردن و مرابطه با او داشتن العیزر مرابطه  
 بر دو نوع است مرابطه ظاهری و مرابطه باطنی مرابطه  
 ظاهر است که جلالت پیر مرشد خود حاضر باشد  
 و از صحبت ایشان بنظر کیمیا اثر بر قلب مس حراب هر  
 وقت که افتد زرخالص میشود و از اوقات بسیار  
 ذره دار بهره در کرد و بگر صحبت الهی دایم الحال  
 و کرامات رسد و مرابطه باطنی است که طالب صادق  
 چنانچه حضور مرشد میکند همچنان باید که بغایبان کف  
 مرشد نیز کرده باشد یعنی چیز که طالب را امر فرموده است  
 بکند و آنچه نهی کرده است نکند یعنی از پاسهای  
 دل بزرگ اسم ذات لیل و نهار اقیانام و قعود و اجامل  
 نشود و بر عبادات فضولات ظاهری میل نکند چنانچه

مورد ذکر شد

نوافل تلاوت قرآن و تسبیح و ذکر جبر و از کار دیگر و  
 ادعیه دعوات اسما که ایشان همه حجاب راه حق  
**نظم** حجابی که از میان بنده و حق است و نوعی کرده ام  
 اینجا محقق است که غلبه است این کار دنیا را و دیگر نورانی  
 است بشود حق نماز و روزه و تسبیح و تهلیل  
 و کز خواندن قرآن آیات مطلق است دیگر این ذکر و جبر و کار  
 دیگر و وظیفه ادعیه دعوات للخی العیزر امروز خلاقی  
 باین اشیاء مذکور مشغول اند و از معرفت دل غافل  
 اند و در جمال اسرار الله مطالعه ندارند یعنی در حقیقت  
 بصفت اعجمی هستند العیزر بعثت ایشان در روز قیامت  
 نیز بصفت اعجمی خواهد شد لما قال النبی صلی الله علیه و سلم  
من اعجمی عن معرفت القلب فی الدنيا فالاعجمی فی الاخر  
 یعنی هر که ندیده است جمال سبحانی و اسرار نهانی  
 در این دنیا در دنیا پس را فرغت نیز خواهد دید یعنی



بصورت اعجاز خواهد شد پدید العزیز روزی موسی علیه  
السلام از ذکر حق غافل شد و چند نفاس لغفلت  
رفت حق تعالی بر ایشان بطریق تعریف این کلام  
فرمود که من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضحکا  
و نحره یوم القيمة اعنی کسیکه اعراض کند از ذکر  
مزیب تحقیق مراد را تمیثت منکا است و حشر  
کنم مراد را در روز قیامت بصفت نابینا یعنی هر  
ما را در دنیا شناخت در آخرت نیز نخواهد شناخت  
قال موسی علیه السلام که رب لم حشرتني اعنی  
وقد كنت لیسیرا کفتم موسی یا پروردگار چرا حشری  
تو ما را بصفت اعنی در روز قیامت حالا که هستیم  
بصیر قال کذلک حق تعالی گفت ای موسی بحین است  
انت کایا تا بنفستینا و کذلک الیوم نفسی الغوی  
آید ترا ای موسی نشانهای من فراموش میکنی توان  
نشانهای ما بچنان فراموش خواهیم کرد ترا در روز

قیامت یعنی حی می توفت اینهای منزه که با انواع خلایق  
افزیده ایم و آسمان و زمین را در هوا پیکه نماید  
و بشو و جو و موجودات غیره تمامی با انواع خویش  
کونا کون جلوه دادیم که در هر جا که هست ما را داند  
و در هر منظر جمال من بیند و از پاسبانی دل بزرگ  
اسم ذات لیل و نهار را فراموش نکند و اگر فراموش  
خواهد کرد پس در آخرت از جمال خویش منهار فراموش  
خواهم کرد هر که در دنیا محرم است در آخرت نیز محرم  
خواهد شد الی غیا مرعته الذفره ازینجا است العزیز دنیا  
جای زراعت است نه بجایی فراغت و مکان محنت  
و مشقت است نه معیشت و نزهت العزیز حق سبحان  
همجا حاضر و ناظر است تو از او چرا غافل میشوی  
و نماز حال تو نیست که راه غنی او کند امیثته  
لسبوی غیر مبروی بیت حاکم حکم دم نبرد که رواه



حاکم که خود کوازه بود قصه مشقت **ان** غیر هر که ازین  
حجابها دور کند و بپوشد عشق محبت الهی بسیار سیاهی  
دل معرفت حق بزرگ اسم و آیه و نیل و نهار آورده به اصلاح  
باطنی به تربیت مرشد کامل استقامت یابد پس دل  
او بمنزل آئینه مصفا شود و جمال سرار الله در او نماید  
این نیز هر که باین صفت دل در قبر آید فردا قیامت  
همون صفت از قبر آید و الله صد هزار اواب حیرت  
بر خنک شایر **باب** هر که در دنیا بی چونا بینان بود  
نور حق از چشم او پنهان بود در میان فقرت نیز  
این صفت **میشود** پیدا و او بچنان **بواب** همضم  
در میان بیعت کردن و موی ستردن و شجره کلاه  
دلون و تلقین کردن بدان بارک الله تعالی فی الارض  
که طریقی بیعت کردن است که پیر دست است خود بر  
دست را مرید نهند که قال الله تعالی ان الذین یبا

عزیز

عزیزک انما یبایع یعرف الله ید الله فوق الید یم  
بعد از آن دست نهاده بر دست سه بار اعوذ بالله  
من الشیطان الرجیم بگوید **بار** استغفر الله  
من کل ذنب و التوب الیه بگوید که نیز ارشاد م از  
کفر و کافری و آنچه در وی است و قبول کردم دین مسلمانی  
و آنچه در ویست و بعد ازین سه بار آمینت با الله و ملا  
تا آخر بخواند و کلمه طیب نیز بخواند چنانچه پیر خود بگوید  
و بخواند همچنان مرید نیز بگوید و بخواند بعد پیر بگوید که  
مرید را که از پیر انمن عهد کردی تا سه کرات مرید را باید  
نیز جواب گوید که از بی عهد کردم بعد سه مؤز از  
سه طرف اول از پیشانی بعد از طرف چپ **تقدیر**  
طرف راست از مواضع قصر کند بعد از آن کلاه چارتر  
پوشاند و در کت شکرانه نفل کند لکن و شجره بدید  
اگر پیر خلافت از چهارده خاندان با و از هر طرف مرید



از انطرف شجره بید و اگر بر پر از جانب هر چهارده  
 خانواده خلافت نباشد پس از هر طرف که خود  
 مرید باشد از انطرف او را شجره بید و از فرایض  
 و سنت و حلال و حرام مرید را اعلام نماید و ذکر  
 اسم ذات پوخته بجز به عشق محبت آبی نفرماید  
 غیر سه موی که از سه طرف میر در وقت جمعیت  
 می ستانند معنی او در هیچ کتابی در نظر نیامده است  
 اما منقولت علی الاصح بندگی حضرت شیخ توفیق الدین  
 یکی مینوی که خطاب ایشان عظیم ایست بود در معدن  
 المعایه تصنیف خویش بیان کرده اند و معنی هر یک  
 ادا نموده اند بدین طریق که سه موی باین معنی ستانند  
 که در کتابها هم مسطور است که حجاب هم سه اند  
 اول خلق حجاب طاعت و عبادت دوم دنیا که حجاب  
 عیبی است سیوم عیبی که حجاب بی است پس

که این سه موی می ستانند ایشان بران قطع حجاب  
 اند یعنی قطع هر موی اشارت بر قطع حجاب است  
 و بعضی مشایخ چهار موی می ستانند که موی از مشایخ  
 و یگان یگان از چپ و راست و یک از پس قفان  
 معنی این باشد که بعضی از مکان گفته اند که حجاب است  
 سه همان که بالا ذکر رفت و یک حجاب نفس است پس  
 قطع هر موی اشارت باشد بر قطع حجاب بعد از خود  
 عظیم ایست تاویل این بوجه حسن بیان کرده اند که معنی  
 هم بود که عالم بر چهار رکن است پس چهار موی که می  
 ستانند از هر چهار طرف اشارت بر قطع عقلی  
 چهار رکن است پس قطع هر موی اشارت بر قطع هر  
 عقلی رکن عالم باشد غیر در کتب مشایخ آورده اند  
 که المرید لا یكون مریداً حتى لا یأخذ شیخاً شیخاً  
 البته چند موی در وقت ارادت می ستانند غیر  
 اصل مقراض از پنجا منقولت که آدم علیه السلام







بجهت ادب که اورا چو ضو نباید پوشید و پوشیده  
 اورا بکلام غیر ذکر الله نباید گوشتید بلکه شربت حق  
 جذب پاسبانیه دل بذكر اسم ذات میساید چشید و در  
 هر لحظه فی کل زمان جدید لقلست که در آن روز ما که  
 بندگی حضرت قطب العالم خواجه قطب الدین بختیار اوشی  
 از نیالیم رحلت خواهند فرمود و جامه دوتبی پوشیده  
 و فرقه خلافت بجهت ادب کم می پوشیدند چون در آن  
 روز که سفر فرمودند اولاً بخادم خود فرمودند شیخ الدین  
 غزنوی گفتند که این جامه نزد دوتبی و نعلین جرمین  
 بشیخ فریداجو دهنی خواهد داد او در شهر من است  
 روز سیوم من خاضع خواهد شد بعد از رحلت حضرت  
 قطب العالم بندگی حضرت شیخ فرید شکر کنج و سیوم روز  
 حاضر آمدند و چهره که اغما بیت شده بود اورا گرفته  
 باز بولایت خود متوجه شدند و بچنین در وقت رحلت  
 بندگی حضرت شیخ فرید شکر کنج قدس الله سره العزیز بندگی حضرت

خواجگ

خواجه نظام الدین اولیا نیز حاضر نموده اما بعد رحلت  
 برای زیارت ایشان رفته اند البتیر رحلت همچنین  
 بزرگان مثلاً لقل من دار الی دار هرت نه مثل اموات  
 خلایق عوام الناس كما قال النبي عليه السلام ان اولیاء  
 الله لا يموتون بل احياء ینقلون من دار الی دار البتیر  
 لقلست از بندگی حضرت خواجه نظام الدین اولیا که چون  
 ایشان زیارت حضرت قطب العالم خواجه قطب الدین  
 بختیار اوشی رفتند و نزدیک روضه متبرکه آمدند در خاطر  
 مبارک ایشان که شست که من زیارت حضرت خواجه  
 ایشانرا معلوم باشد چون در روضه درآمدند و قدم مسویع  
 کرده در گوشه نشستند و در مراقبه شدند بندگی حضرت خواجه  
 در مشاهده ایشان درآمدند و این بیت را فرمودند **بیت**  
**مرا زین پندار چون خوشتین** **مرا ایم بجان کر تو ای پند**  
 بندگی حضرت خواجه نظام الدین متعجب ماندند و نظر بر خطه  
 خویش فرمودند و بعد در مقام خود آمدند که ای یار

در مشاهده ایشان درآمدند و این بیت را فرمودند  
 مرا زین پندار چون خوشتین مرا ایم بجان کر تو ای پند  
 بندگی حضرت خواجه نظام الدین متعجب ماندند و نظر بر خطه  
 خویش فرمودند و بعد در مقام خود آمدند که ای یار



الرحمت ابدی میجو امید پس شربت عشق و محبت الهی بنوشید  
و بنده اصلاح باطنی پاسبانیه دل بنکر اسم ذات او  
گویشید ایغیر تلقین عشق و بنده الهی را طریقی گفت  
که مرشد کامل برای طالب صادق خود در نیم شب عمل  
فرماید بعده در کانه شکرانه و چند هزار بار استغفار و  
چند هزار بار سوره اخلاص فرماید چون وقت سجود  
پس مرشد و طالب هر دو در یک سجده در آیند و مرشد  
بگوید چنانکه ما از پیران نعمت رسیده هست همچنان  
من ترا میدهم و آنچه که مرشد من پاسبانیه دل بنکر اسم  
ذات لیل و نهار اقیاما و قعود فرموده است من ترا میفرم  
و راه عشق محبت الهی تو می نمایم و چند بار بنور ذکر لفظ  
الله بجز مرشد من طالب صادق سالک بکند بعده  
اودا فرماید که او بکند لفظ الله در دل سالک قرار  
یابد بعده مرشد کامل تبریت صحبت خویش در سبایه  
دل بنکر اسم ذات الله لیل و نهار اقیاما و قعود اظلا  
و شربا چوسته بنده عشق محبت الهی طالب سالک

را

را بدست چند گاه نگاهدار تا که سالک در بنده اصلاح  
باطنی استقامت یابد و بکشف درکات رسیده  
مرشد خرقه خلافت را باو عنایت کند و بگوید چنانکه  
رکان من را را خلیفه گرفتند همچنان فرتر اخلیق میفرم  
و میری در میری تلقین کردن تو بخواست میدهم ای عزیز  
مرشد کامل خرقه خلافت خود بر خست بزرگان کس  
نمیدهد و سالک طالب بی کسش حضرت الهی بجای  
نمیرسد چونکه اصل خرقه خلافت بر حضرت رسیده است  
چنانکه حضرت رسالت علیه السلام خرقه خلافت که در شب  
مغراج یافته بودند آن خرقه را بر حضرت الهی بخواست  
این ای طالب پیره اند با وجودیکه هر چهار اصحاب کبار  
حاضر بودند اما حضرت رسول علیه السلام بر حکم الهی بودند  
و این همچین بود که چون حضرت الهی خرقه حضرت رسالت  
علیه السلام عنایت فرمود پس گفت که ای محمد این  
خرقه کس جزای تو داد که او سوال ما را جواب گوید



یعنی امر مخصوص که باو فرمایم او در عمل خود آرزو کرد  
 من از دل نگذارم و آن سوال و جواب حضرت رسول  
 علیه السلام معلوم کردند چون حضرت رسول علیه السلام  
 در مجلس اصحاب حاضر شدند اول حضرت ابابکر صدیق  
 رضی الله عنه سوال کردند که یا ابابکر این فرقه بودیم  
 چه کنی گفت صدق و رضا و رزم بعد از حضرت پیغمبر  
 عنه سوال کردند که یا عمر اگر ترا این فرقه خلافت است  
 چه کار کنی جواب گفت که یا رسول الله عدل و انصاف  
 در رزم بعد از حضرت عثمان جامع القرآن رضی الله عنه  
 سوال کردند که یا عثمان اگر ترا این فرقه خلافت است  
 چه کنی گفت که یا رسول الله من سجا و عطا و رزم  
 بعد از حضرت علی اسد الله العالی رضی الله عنه  
 سوال کردند که یا علی اگر این فرقه خلافت بودیم  
 چه کنی گفت که من پرده پوشی خلقی کنم و عیبهای  
 دیگران را بگویم و در حال دروغی و محبت خدیه الهی

باشم رسول علیه السلام چون این جواب شنید پس  
 بدل گفت که حکم الهی همین بود هر که این جواب  
 بگوید خرقه باو بپوشانند و خرقه خلافت و خدایت  
 و محبت الهی اصلی از پنجاه است ایعات طایفه عاقل  
 و عیب ایشان و اخلاق حسنه و کوشیدن از عیب  
 العیوب همه از خدا نند از خود پیدا هر که او عیب  
 کند کار آن کند که خورشید از خیل جباران کند  
 که هر که کسی فریاد نیست که حکمتش در عتق باریست  
 نه همه زهد و حجت می فرزند هیچ برود گاه او هم بخرد  
 در چشم در میان مقامات و ذکر و فکر و مراقب بودن  
 و در عین کشیدن بدان فتح الله لک ابواب السماء  
 و المشاهدت من جماله و کماله العیوب مقامات جمله چهار  
 ناسوت و ملکوت و جبروت و لا الهوت ناسوت عالم  
 کیف است که مقام باد تو و غیر هم هست و ملکوت  
 عالم اولی است که مقام فرشتگان است و جبروت



ازو هم لطیف است که جبرئیل مقام دارد و در ششگان  
مقرب و نزول وحی بیجا میراند و مکاشفه امیر  
مراد لیارا از انجامست و عالم لاهوت از  
هر سه عالم بهتر و برتر است که مقام نور احدیت  
است و هر سه عالم که مرتبه و احدیت است  
قیم مرتبه احدیت است و این هر دو مرتبه احدیت  
دو احدیت منشی اند از وحده که برزخ بین القوت  
عبارت از دوست و رابطه اولیت و آخریت  
پروا و حقیقت محمدی خود اوست حدیث نبوی  
گفت نمیا اذ اکان آدم بین الماء و الطین از بیجا  
الغیر حاصل کردن مقام ناسوت علوم خواندن  
است که او منزل عالمان است و حاصل کردن مقام  
ملکوت به دریا نیت کشیدن که او منزل زاهدان  
و حاصل کردن مقام جبروت پاسبانیه دل نیکو اسم  
ذات تبریت شد کامل کردن که او منزل عارفان

و حاصل کردن مقام لاهوت غایت از خودی فنا  
شدن و بس که بخت الهی برستن که او منزل  
عاشقانت الی غیر ذکر عالمان لا اله الا الله است  
که بعد از نماز فرایض چند ساعت نشسته ذکر میکنند  
بعد از آن با مورخه مشغول میشوند و ذکر زاهدان  
الا اله الا الله است که بعد نماز فجر حلقه کرده می شنیدند  
و ذکر میکنند بعد از آن بنوافل نماز و تسبیح و ادعیه  
مشغول میشوند و ذکر عارفان الله است که جبریت  
مشه کامل یا سبای دل بند کرام اسم و اوست لیل و نهار  
قیاما و قعودا اکل و شرب با پوسته بخت جذبه حق  
میگوشند و بچشم از و عاقل می شوند و همیشه در سوز  
و غمی و در آرزو و وصل حق میباشند و ذکر عاشقان کلید  
است که اشارت بذات احد است الی غیر عاشقان  
حضرت و واصلان حق چون در منزل میرسند  
لی خود را از خدا جدا نمی بینند و از خودی خود محو میشوند



بی کامل میشنند و دم بخود سکوت میکنند و از نیعالم  
 سلا میروند حدیث نبوی من سکنت سلم و من سلم  
 جلاله نجاست الی غیر هر که دم بخود سکوت نکند خود  
 از نیعالم سلا بنزد خباثی منصرف جلدی از برده  
 بیرون کشید می جانانه به الحال برنش سیر لری غیر  
 پایه عشق بس بلند است کابجی بهوس رسیده توان  
 الی غیر فرزند کامل منازل او را نداند و در مرشد  
 کس خود را رساندن نتواند الی غیر پایا دل  
 ندر که اسم ذات لیل و نهار الفاه و ست بد که  
 علا یقینای دینور و آخرت از دل دور شود و هر دم  
 الله رود ان زمان بپوسته عشق و جذب عشق کرد الی غیر  
 سالک عاشق را باید که همیشه در ذکر نفسی اسم ذات  
 بدل کرده باشد چه در روز و چه در شب چه در خفتن  
 و خوردن چه در ایستادن و نشستن چه در خانه و  
 بازار بودن چه در مسجد و گشت رفتن یعنی در همه حال

باو بودن شرط است تا که بی قصد دم نکر الله بر آمده  
 باشند ذکر الفات که هر شیخ موجودات را سالک  
 منظر او بیند چه آسمان و زمین و چه ذرات کمرین  
 و هر شدت و رنج که پیش آید از او اندوه نعمت و  
 راحت که رسد از او شناسد الی غیر همه موجودات  
 از وجود واحدند و همه انوار انواع جمال و جلال از  
 نور واحدند **بیت** که تو ذکر و فکر در دست کنی  
 اسمان را زمین پر نور بین الی غیر چه چیز و چه شرف  
 چه بحر و بر چه آدمی و جن چه مرد و چه زن چه پادشاه و پسر  
 چه قوه و زجر چه شیخ و چه افسان قمر چه است و شتر  
 چه تاریک منور ملک همه موجودات چه غایت و حاضر  
 از نور است و قایم بدوست ملک همه خود است اما  
 آدمی که غافل است از اینجهت باید که غیر نمینماید و بعضی  
 و بعضی کسب در نظری آیند مثل کند آب حقیقت  
 آن است که تو می بینی آب الی غیر هر گاه که کسافت  
 دور شود و زلفار یکسور و الفاه حقیقت همه آمد



ظاهر کرده و صورت اشیا در نظر آید ملک در همه  
منظر جمال اسرار الله بگشاید و در هر ذره ذرات نور  
او نماید ای غیر ساحلان حقیقت دریا چه میدانند  
جبالان حقیقت علم چه می شناسند الغیر سالک  
را اول مرتبه فکر کردن در اشیا کفر و ذلیل است الغیر  
حقیقت آب نیافته شور و شیرین چون شناخته که  
موجود فکر بید کردن در کردار بقا و ن است خصوصاً که  
بهره مرشد کامل نباشد پس هر زمان در هر لحظه غوطه خوردن  
در اشیا سالک صادق را واجب است که اول یا سیاهی  
دل بزرگ اسم ذات لیل و نهار بگذرد راه مقصود بگذرد  
و طریقی فکر از خودی خود می نماید ملک حاجت فکر کردن  
نیافته هر شیخ از محبت غنی و غلبه فکر در نظر منظر او  
می آید و تمامی نور حق می نماید الغیر مراقب بودن است  
چنانکه مشایخان زمانه که یکپاس از شرب سیدار نشینند  
و وضو میکنند بعد و و کانه آوا می کنند بعد بعضی  
دو زانومی نشینند و بعضی چهار زانومی و هر دو است

بزرگانومی نهند و چشم و لب هر دو می بندند و یا سبانه  
دل بزرگ اسم ذات خفیا میکنند و وجود را زور می نهند  
از شرب تا یکپاس روز در مراقبه میباشند اصل معنی  
مراقبه بایکدیگر نگاهبانی کردن دل بزرگ اسم ذات از  
خطره غیر و لهذا اکثر مشایخان در ابتدا ای حال طالبان  
در وقت ذکر اسم ذات الله بعضی اسماء صفات را  
بلاخطه میفرمایند یا می طریقی الله سمیع الله بصیر الله علیم  
بر همین قیاس اسماء است تحت اسم الله ملاحظه میکنند  
بواسطه آنکه در ای از اسم ذات خطره دیگر نگذرد و اگر  
خطرات در دل که مشتبه با پس بجای او اسماء  
صفات که بگذرد بهتر است الغیر اگر مشایخان بر  
همین مراقبه مشغول میباشند **حیت لب** به بند و چشم  
و گوش بند **ح** بگر نه یعنی ستر حتی بر من بخند **ح** الغیر  
عاشقان حضرت وواصلان حتی همیشه در مراقبه دل  
میباشند یعنی پاسبانی دل بزرگ اسم ذات الله



روز و شب میکنند جز اینکار دیگر ندارند و از عبادت  
 فضولات ظاهری چنانچه نوافل نماز و روزه و تسبیح و  
 و دعوت احترام میکنند و در این حال پیوسته بذكر اسم  
 الله قیام و قعود میباشند انجمن کسانرا اقطاب و  
 ابدال گویند اما درین زمانه کمتر اند الغیر از ایشان قید حجه  
 و اربعین دارند نه غم از دم کردن خلاق و نه خوشحالی  
 از تحسین دارند یعنی جز از بار غم عشی دیگر نه بردارند الغیر  
 اربعین است که چهل روز و شب در خلوتخانه طالبان  
 نشسته ماند و اینجا دخل بچکس شب و از خادوم پس باید  
 که طالب صادق در چهل روز و شب با سبانی دل بذكر اسم  
 ذات الله لیل و نهار قیام و قعود کند نگاه به تربیت  
 مرشد کامل بجز به عشق محبت الهی پیوسته نشسته و کرامات  
 کرد کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من شغل بذكر اسم  
 الذات فی اربعین یوما و لیل اظهر الله علیه حرزیه من  
 خزائن الاسرار الغیر انجمن اربعین جز اولیا کامل بچکس  
 نمی نشیند ملک زمانه و امر و برائی شهرت خلاق و  
 عبادات تجلیات ظاهری چنانکه نوافل نماز و روزه

و تلاوت و تسبیح و دعوت اسما و وعظ و درس مشغول  
 میباشند و از عشق محبت بجز به معرفت الهی خبر ندارند  
 انجمن اربعین مشایخ حضرت اولیا کامل نمی پذیرند  
 الغیر ازین اربعین هیچ بوی معرفت نمی آید و چهره شمع  
 جمال اسرار الله منکشف ای غیر برای خدا کردن  
 دل یا سبانی دل بذكر اسم ذات روز و شب بعضی ماه  
 خلوت اختیار میکنند که رجب و شعبان و رمضان  
 و بعضی ششماه خلوت میکنند سه ماه مذکور و سه  
 دیگر که شوال و ذی القعد و ذی الحجه و بعضی عاشقان  
 حضرت و اصلاان حق بقلبه عشق الهی خلوت با دیده اختیار  
 میکنند و از صبح تا شام و شب تمام پیامبانی دل بذكر  
 اسم ذات پیوسته بعشق میامتنند **میت** کسی که  
 ذکر گوید صبح تا شام رسد کارش بفضل حق تمام  
 الغیر عاشقان حضرت و اصلاان حق از همه چیزها  
 احترام کرده اند و بر راه عشق او می نهاده اند و جان پیش



در راه سپرده اند حتی که طره مقصود خود از آنجا که  
 اند ای عزیز راه غنی دلت که عزتت اعظم و کعبه عظم  
 و بیت اکرم میگویند که قال النبی صلی الله علیه  
 وسلم ان الله لا یظیر الی صورکم ولا الی اعمالکم  
 ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم یعنی بدستی که خدای  
 نظر میکند بسوی لباسهای شما و بسوی عملهای شما  
 ولیکن نظر میکند بسوی دلهای شما و نیتهای شما  
 چرا که اینهمه لباس و اعمال خلدی مستحسنه خواه  
 غیر مستحسنه که اما کاتبین می نویسند در درو رقیات  
 همه را پیش حضرت الهی دیگر را معلوم نیت آنچه که  
 در دست و هر که حسب حدت نیز ما برده و در حد  
 نبوی بی مع الله وقت لایستی دینه ملک مقرب  
 و لایستی مرسل ازینجا است ای عزیز دل آدمی اینه کنج مخفی  
 است و جام پر از محبت شراب صافیت اگر  
 کسی بر صفت او مطلع شود و جز از ورود بسوی دیگر نرود

بیت

**بیت** که نخته کنی تو این دل خام تو خسر و می سوزی  
 و این دل جام **باب** بهم در پان سماع و رقص کردن  
 و اداب سماع بدان و تفک الله تعالی علی امره  
 که سماع بر چهار قسم است حلال و حرام و مکروه و مباح  
 ای عزیز سماع که در شنیدن آن دل بکلی مشغول  
 بسوی حق میشود و توجه بجایز ندارد آنرا حلال گویند  
 یعنی اگر غالب بهر کسی حُب خداوند تعالی و مشتاق  
 بقای حق باشد پس سماع در حق وی محرک است  
 مرشوق ویرا و موکه است مر محبت ویرا و برون  
 ازین است از دل وی احوال تملیف را از مکار  
 شفقت و ملاطفات که در نظر نیاید از این زبان  
 صوفیان وجد گویند در حق اینچس کسی حلال است  
 و سماع که در شنیدن آن دل بکلی بجز و بجزای  
 دیگر که از مستی و فحور اند و کاهمی بسوی حق رجوع ندارد  
 آنرا حرام گویند اگر غالب بر دل کسی حُب نفسانی

شعور



باشند و بعضی مجاز کلی مشغول بود و بشنیدن او معتوق  
 مجازی و زلف و خال و رخساره او رنگ و قد و یشتم  
 و عذار یا می آید در حق اینچنین کسی سماع حرام است الی غیر  
 سماعی که در شنیدن آن دل چیزی نمی مشغول و غیر  
 بغیر طریقی مساوات باشد این مکرره است الی غیر سماع  
 که شنیدن آن دل اکثر بسوی حق رجوع دارد و گاهی  
 خطه بسوی غیر رجوع میشود در حق اینچنین کسی سماع  
 کما قال الاستاذ ابو علی دقاق رحمه الله علیه السماع  
 حرام للعوام لبقا و نفوسهم و مباح للزناد و حصول  
 مجاهدتیم و مستحب لامحاننا لجموة قلوبهم یعنی سماع  
 حرام است مرعوم را باعتبار لقا و نفوس ایشان و  
 مباح است مرزنا را باعتبار مجاهدات ایشان بر  
 نفس خویش و مستحب است مرعوم را یعنی بعضی  
 صوفیان را باعتبار جهاد لهای ایشان الی غیر حرم است سماع  
 در حق چینی کسی که محبت حق بر دل او غالب است و یا سماع  
 دل نیکو اسم ذات لند لیل و نههارا بجز به اصطلاحی

المنقذ

استقامت نداد و به تبریت مرشد کامل اربعین و  
 عشره مانگشیده باشد اگر چه علم تصوف آموخته و  
 با س صوفیان ارگشته دارد و بنوا فل نماز و روز  
 و دیگر چه میقیم پیوسته باشد حضرت صادق در باب اول میا  
 که شراب خورد و مردم از آن در صورت کل گرفته در حق  
 دارند در حق ایشان سماع اولیة حرام است الی غیر علی  
 ظاهری که در شان عاشقان حضرت سماع را مانند  
 چه خند ملک از او هم بدترند الی غیر سماع عوام را مطلق  
 حرام است و خواص المباح و اخص خواص را مستحب  
 مستحسن است ملک اصوب و آسن است الی غیر سلف  
 صالح و مشایخ کبار ابیات بلحی ان مشنیده اند و پیش  
 رسول علیه السلام اشعار خوانند اند و از آن نهی کرده  
 اند که اگر بر دل وی غشی و محبت مخلوق غالب است  
 که نظر کردن او بر وی حرام است و آنچه میشود بر وی  
 فرود می آرد پس اینچنین سماع حرام بود بر آن اصل



که هر چه را غیب است ای احرام حرام بود و لهذا مسلم  
 سماع اختلاف کلمات ذار و الی غیر سماع کسبت  
 از رموزات الی که مجال حقیقت او میگذرد میان  
 کاغذ و سیاهی و اجاث او کردن عمر ابا بهی **مت**  
 صوفی ترا چه شوز و چه شور است در سماع **کفت** این  
 سوالهاست که انرا جواب است **الغیر نقلت** که  
 روایت میکند از حضرت عایشه رضی الله عنها  
 و انجیان بود که حضرت عایشه رضی الله عنها روایت  
 که نزدیک من کبیرک بود او سر و و میلفت پیغام بر علیه  
 السلام در آمد و آن کبیرک بر حال خود نشسته ماند چون  
 عمر رضی الله عنه آمد که کبیرک بخت حضرت سالت صل الله  
 علیه و سلم قسم کرد عمر رضی الله عنه کفت که یا رسول الله  
 چه میخدی پیغام بر علیه السلام کفت که از سر و رفتن  
 ان جاریه و کربختن او از دیدن عمر حضرت عمر رضی الله  
 عنه کفت که نروم تا نشوم آنچه رسول خدا شنیده

پیغام

پیغام بر علیه السلام مر آن جاریه را فرمود تا او سرود  
 و عمر خطاب عادل رضی الله عنه شنید و این محبت  
 بر عدم خوف و منع یافته بنود و شیخ الوطالب **کفت**  
 علیه ذکر کرده است که نبر که بود او را عطا میلفتند  
 علیه و در جاریه داشت که سرود میلفتند یا ان اصحاب  
 می شنیدند و شیخ شیوخ رحمه الله علیه نقل شیخ الوطالب  
 مکی رحمة الله علیه در عوارف آورده است **الغیر فی الصلحا**  
 و علمای سماع را شنیده اند و عاشقان حضرت ابی  
 در همین سماع جان داده اند **الغیر سماع خوش اواز**  
 شنیدن و جبینان نیت بلب کریم کردن و جان  
 داونت **الغیر اصل روم** سماع است که صوت با  
 وضو بنشیند چنانکه در کتب مهدی شنید و هر دو چشم  
 بسته دارد و تو الال سرود بگویند خواه بقلام عربی  
 خواه پارسی خواه هندی که طالب صدق فهم کردن تواند  
 و معنی ان کلام را بفهمد و بر وفق حال خود از آن نفع ببرد



صلاح و مدار خداوند تعالی یا و آید و فراق حجاب من لعل  
 نیز یاد آید که بر کون پیکر و دست و پای را بچسباند و جاودا  
 پاره پاره نکند و بقول آن گوید که چنین بخوان یا فلان  
 کلام بگو العزیز این کتاب حال صوفی نیست العزیز چند  
 صوفی بگریه که اشکها بسیار جاری شوند و از درد و سوز  
 او تمام مجلس را در دو حاصل شود العزیز بسیار دست  
 و پای جنبانیدن و جامه پاره پاره کردن و مائمی بر روی  
 بر آوردن همه کارها مانند العزیز خیاخی صوفیان  
 این زمانه طال بر طال میزنند و بعضی جامه های پاره  
 میکنند و بزور خود را میگویند و بهوش شده می  
 افتند اضطرابی و بیقراری حالت آنهاست  
 این صوفی را سوز و دشمنان خویش است که ماده  
 خام تا تمام دارد بلکه خود می خنداند و خود را نمیزند  
 و دیگران را دهنکه میدهد مردم بهال که می بینند میکنند  
 که خوش حساب حال است و چه درد و سوز دارد و انا

۹  
 ۲۰

اورا

اورا از رعایت بهوش نه از درد خیزد از درد  
 از سوز و نه از تشنگی و در ملک ارواح او از غایت  
 و لطافت خوش و از بی بهوش گشته خرابی میکند  
 العزیز سماع سوز و درد مشوق محبت الهی است و این  
 معلوم نیست که در هر بهوش خود هر که بهوش شده  
 نه از خود خیزد از درد نه از خدای نه از وصل نه از جدا  
 العزیز صوفی است که از درد و سوز عری الهی بهوش  
 چندان گریه کند که اشک آن امیخته روان شود  
 اولیای کبار عاشقان حضرت و واصلان می که سلف  
 گشته اند همین حال است مانند نقلت روزی  
 میشنید که حضرت شیخ نظام الدین اولیا بدو می گفت  
 اقدسه العزیز قول آن مرود میکند بندگی است  
 الا که از حال بدید آمد و چندان گریه کند که  
 بر این مبارک بارانوار اشک چشم تر شد ملک  
 شکت زانوی مبارک که ز لجه بود او نیز تر شد



چند روزی حال نیز از آن اشک لوده شدند و حضرت  
 سید مرتضی میران سید بدرالدین بر عالم نیز بهین  
 حالت داشتند الی غیره که حضرت خواجہ قطب الدین  
 عالم در حالت سماع رحلت فرمودند و این سخن  
 بود که در خانه بزرگ عرس بودند که حضرت قطب عالم  
 را دعوت کردند و قطب عالم در خانه وی تشریف  
 فرمودند مجلس جمع بود و قوالان این بیت بالجان  
 میخواندند **نظم** کشتگان خجرت لیم را هر زمان  
 از غیب جان دیکرت **عقل** که دانند که این راز  
 از کی است **انجمن** است بیان دیکرت نیز که  
 قطب عالم را حالت شد تا که مجلس مردمان برخواست  
 حالت ایشان باقی ماند باز بهمان حالت در خانه مبارک  
 خود آمدند و قوالان نیز همراه بیت مذکور خوانده شدند  
 بندگیست قطب عالم از آن روز تا پنجشنبه تا روز در حالت  
 ماندند چون وقت نماز می شد نماز را ادا میکردند باز

باز بهمان

مشایخ روز  
 باز بهمان حال می بودند و در آن صبح که حضرت  
 هیچ نخوردند و نه آب نوشیدند تا که روز پنجشنبه  
 قطب عالم از غایت سکر محبت الهی بیوش شده  
 افتادند اما فخرالدین رازی حکیم کامل حاضر بود و بعد  
 حضرت قطب عالم چون دیدند مبارک حضرت عالم  
 را با این حالت گفت که این مرد در دو شوق روت جمال حق  
 جان و جگر سوخته تمام شده است بعد اتمام کلام  
 لام فخرالدین رازی همان ساعت حضرت قطب عالم  
 جان حق تسلیم کردند **بیت** خوبرویان جو پرده برگیرند  
 عاشقان منیس شان چنین میرند **و بعضی** بزرگان  
 بلیغ نیز در حالت سماع رحلت فرموده اند الی غیره  
 رقص است که بشوق روت جمال حق بعضی بطریق حلقه  
 در مجلس اهمیت میکردند اما رقص نیز بر سر  
 وجه آن که حرکت احوال است پس رقص نیز در حالت  
 و اگر حرکت آن در امت است پس رقص نیز در امت  
 و اگر حرکت آن مباح است پس رقص نیز مباح است



واصل درین آت که نقلت روزی رسول علیه  
 السلام فرمودند حضرت عیسی را که انت منی  
 وانا منک فحجل یعنی حضرت عیسی بشوق غایت  
 رسول علیه السلام در حرکت آمدند و مر جعفر  
 طیار را نیز رسول علیه السلام فرمودند که اب  
 خلقی فحجل او نیز در حرکت آمد و مر زید را نیز فرمود  
 که انخوانا مولانا فحجل او نیز در حرکت آمد هر سه اصحاب  
 رسول علیه السلام بحالت خوشی در رقص شدند و  
 رسول علیه السلام هیچ امتناعی نکردند العزیز ادا  
 سماع ت جبر است اخوان و زمان و مکان خوان  
 انت که حاضران مجلس کید و یکمال باشند یعنی  
 همه دروین باشند و معتقدان انسان و باید  
 که زاهدان مفکر السماع و اهل رنای مکر و عورت  
 و کودکان و امردان و کافران و ستمدان در آن  
 حاضر نبوند که قال المشایخ رحمهم الله لا یخیر مجلس

السماع من یتبسم او یتلوی یعنی حاضر نشود مجلس را  
 کسیکه خنده کند یا بازی کند بر صورتیان اهل و جان  
 العزیز باید که در مجلس سماع کیس آب نخورد و بر ک تنول  
 نخورد و باید که از پنجه همه اختر از نماید چونکه  
 مقام در دو کریمه و ماتم است پس انجمن خیر با در ماتم  
 کیس کند و زمان است که بخوان سماع و رقص در آن  
 زمان دیگر کار را وقت نماز و وقت طعام نباشد  
 که در الوقت سماع بسی فایده ندهد و مکان است  
 که مجلس سماع را موضع خوب میباشد یعنی جگه مشایخ و صلحا  
 یا صحر باشد یعنی خانه طالم بود و جانا خوش و تازیک  
 و راه کذری باشد تا وقت شوریه نکرد و العزیز اگر شخصی  
 در مجلس سماع خود را بتکلف در کریمه آرد برای طلعت  
 و مشایخت عاشقان حضرت و واصلان حقیم  
 در است که شرح برین وارد است و آن است که  
 بیخام صلی الله علیه و سلم فرموده است که اذرا یتیم  
 اهل البلاء فاکلمو و ان لم تکلموا فبتاکم یعنی چون بیند



مشاغل ملای را پس بگردانید که معنی گریه ناپس  
 بکنید مانند گریه کندگان العزیز ملای نردیک عاشقان  
 حق حجاب الله است هرگاه حجاب الله یا دمی آید گریه  
 میکنند کما قال النبي عليه السلام من تشبه قوما فهو  
 منهم العزیز باید که یکی از اجزاء مجلس سماع اولانج  
 ایت بخواند بعد سماع شروع کند بعد اتمام سماع  
 نیز پنج ایت بخواند چنانکه در عوارف از خواجده مشاد  
 علوم دنیوی گفت که من حاضر حضرت رسالت صلی  
 الله علیه و اله وسلم را در خواب دیدم گفتم که یا رسول  
 الله چیزی ازین سماع انوار میکنی رسول علیه السلام  
 فرمود که من انوار نمیکنم ولیکن انوار انبوی که پیش  
 از سماع تورات قرآن افتتاح کنند و بعد از سماع  
 هم تورات قرآن ختم کنند بعد بختش گوش تا  
 زنده گانی قرآن ختم کن تا شادمانی و هم  
 در بیان تجرید و تفهیم و تامل و بیان ابتدای خواجگان  
 چیست و پس الله اسرار هم بدان خرد الله قلبک

عن العلاء بنی و قد روي عن ابي العزیز بن محمد  
 که خایه کردن در لایزال علقه یقهار و نیا و آفره بر ارجحت  
 حق تعالی تا که در اباالم حجت وی نیز کند لغم دیگر معتقد نشود  
 لهذا انزمتنا بخان فقه ظاهری اختیار کردند مخصوصا که  
 سلسله حجت چته انکه تا فقه حقیقی حاصل شود و امور  
 دنیوی ترک کرده اند تا محظه از ذکر او بسوی غیر نرود  
 یعنی چون سہاب نیای و بسیار میشا پس فقه در دل  
 نیز بسیار میشود و حطرات انواع در دل میکند و فکر  
 بسیار در دل می آید و میرود العزیز تا که دل ازین علمها  
 خایه میشود پس دل بکلی بسوی حق میزود یعنی سہابی  
 دل بزرگ اسم ذات لیل و نهار اقیاما و وقوع و اوست  
 میند و جدید اصلاح باطنی در سکر حجت اله استقامت  
 نمیباید و تفهیم است که تنها شدن از خلایق مالک  
 از مردمان تنها نشود دل بسوی ذکر حق نرود چنانکه  
 البته بردمانی اختلاط میشود و فکله و ظلام یا مباحثه



و مجاهد که با سجده و کینه و غضب غصه پس این چنین جزای چون  
 در میان می آید پس خدا بیجا نمی آید پس عاشقان  
 حضرت که به صحبت خلایق نیستند ای عزیز تا که صحبت  
 عاشق صلاتی ترک نکند و گوشه خلوت کند و قدم دل بر راه  
 حق نرزد جمال امیر را در دیدن نتواند ای عزیز این  
 هر مقام یعنی تجرید و تفویذ چون طالب صادق و حاصل  
 نشود و سلوک کردن نتواند پس این هر دو مقام  
 طالب عشق صادق را لازم است ای عزیز تا که بر  
 کس که نفس آواره سوار است حصول این هر دو مقام  
 دشوار است و توکل است که همه کار و بار بر دست  
 گذارتن و بزرگتر شی خود او را وکیل داشتن و  
 پایی ریشیا او بگردن نهادن و خود از میان برخواستن  
 اما قال الله تعالی و من یرکب علی وجهه العزیز  
 هر که توکل بر خدا می کند قدم بر عرضش نهاد ای عزیز ثمره  
 تجرید و تفویذ و توکل حاصل کردن معرفت حق است

و این حاصل میشود مگر با سبای دل که بزرگ اسم ذات الله  
 لیل و نهار او قیاما و قنود است و بجز به عشق محبت الهی  
 در عبادت اخفیات بجمیع الاحوال بودنت ای عزیز هر سالک  
 که در سبای دل بزرگ اسم ذات لیل و نهار انباشد و  
 در وعشق محبت الهی بصحت مرشد اولیا و کامل حاصل  
 کرده باشد پس اگر توکل صد که داشته باشد به نیم  
 جوئی از رد و طاعت هزار سال بیک قدم آب نینخورد  
 ای عزیز غرض از تجرید و تفویذ و توکل صاف کردن این  
 دولت و حقیقت جمال الله در روی دیدن است هر که  
 از ریاضت و مجاهدات کشیدن تشنه و کرسنه  
 مردن و افسردن است ای عزیز بعضی جوکیان کفار نیز  
 ریاضت و مجاهده بالفرض می میکنند تا بجای می رسند  
 که مستدرج حاصل میشوند و از انکشف روحی نتوانند  
 العزیز عمل ایشان باطل است زیرا که از عشق و رموز  
 الله نهایی غافل اند و عمل آن کفر است بچگونگی الله تابعی



یجبکم الله دارند و از رشتند اولیاد پرورش نیافته اند  
همیشه فی ما بینهم خالین فیها نزل اند ایغیر از لیبیا  
علم خواندن و ریاضت کشیدن خدا حاصل نمیشد  
و پیشکم خوردن و خواب کردن از عشق خدای  
دور هم میشود ایغیر باید که جز از راه عشق دیگر راه مرد  
و از ملاقاتی دلگیر هم نشوی **صحیح** که مریدی راه عشقی  
فکر دنیا می کند ایغیر ابتدای خواجهان چشت از حضرت  
ابو اسحاق چشتی است و حضرت شیخ ابو اسحاق در  
بعد او مرید شیخ محمد و علو و میوری شدند که حضرت  
شیخ پرسیدند که تو چه نام داری شیخ ابو اسحاق گفت  
که بنده را نام ابو اسحاق است اما بنده را اگر چشتی  
میگویند از آن جهت که من کنی قدر در قریه چشت است  
حضرت شیخ فرمودند که شما خواجه چشت هستید  
و اسلام چشت از شماست فرقه جز و پوشانیده  
و خلا داده حضرت کرد و گفت که شما در چشت خود

کوی

بروید باز از آن روز خواجهان چشت ظهور شدند اولیاد  
ابو اسحاق چشتی هم خواجه ابو احمد چشتی سیوم  
ابو محمد چشتی چهارم خواجه ناصر الدین چشتی پنجم خواجه  
قطب الدین مودود چشتی این هر پنج تن در چشت  
خاستند ایشانرا چشتی میخوانند هر که با ایشان  
پیوسته و مرید شود تا روز قیامت او را بسبب ارادت به  
پیوستگی چشتیان خوانند اما روش و چشتیان  
اینست که در شهر و قریه خانه بسازند و خلق را از شاد  
کنند و روی بقی ازند و دو کانه حضرت خداست  
بگذارند و اسباب دنیا و پیادوست نذارند و  
اهل دنیا ترک کنند و خلوت و غلبت گیرند و دائم احوال  
پاسبانی دل بیکر اسم ذات الله لیللا و نهارا قیاما  
و قعودا بکنند و دعوت آسمای الله کنند چرا که  
دعوت از منزه حال حایه نیت یا از برای اموال  
و جاه و دعوت میکنند یا از برای حل مشکلات و مهمات











کبری می آرد ذکر می که جبار بر نفس حیوانات است انفس ضروریه اند زیرا که  
 در آوردن و فرود رفتن نفس ثالثه که اشاره به غیره می بینیم سجانه است  
 گفته می شود اگر خواهند و نخواهند و همین حرف است که در اسم مبارک اله  
 است و الف و لام از برای تعریف نشدند لام از برای مبالغه در آن تعریف است  
 پس می باید که طالب هر چه در وقت تلفظ این حرفی مشربف غیب است را  
 ملاحظه نماید و واقف شود در هر نفس که قوری در آن حضور نور داشته  
 حضرت بواجب بزرگ قدس فرموده که بنای کار در سیر راه نفسی باید کرد  
 و نفس را بگذارد که ضایع گردد و در دخول و خروج و مابین انقباض و تفسیح  
 و حضرت فایده امر قدس فرموده که درین طریق رعایت حفظ نفس مهم است  
 تر داشته اند هر که می حفظ نفس می کند می گویند که فلان نفس کم کرده است  
 یعنی نظریه کم کرده است که آورده مولوی خیر الدین الفاروقی دام ظلها ایضا  
 فرموده است کلامه و مولوی محمد اکرم قدس الامم در رساله عربیه خود که  
 بام الصالحین فی مسالک الطایفه است تعریف می کند در دم مابین  
 عبادت فرموده و همان بکون حاضر اخذ خروج کل نفس حی لا ینحی بغفله  
 هذا تهذیب النفس و الاصل فی البدایه او بعد تهذیب القلب و العقل

در جان

و یجان القلب فی تسخیر النفس با ربعة اتصال قلبه الطعام و المنام و الکلام  
 و قلبه الصمت مع العوام که یجان الاراضی بالستوط فی تسخیر النفس  
 ایتمه کلامه و مولوی ولی الله در قول جمیل میفرماید اما بویس در دم فغناه  
 المیقطه فی کل نفس فلا ینزل سیقطن و منفصا عن نفسی فی کل نفس هل هو  
 غافل او ذکره هذا بطریق التدریج یوصل الی دوام المحضوره ایتمه کلام  
 همین بخش در دم را سائر بویس علیهم السلام بکس نفس می نامند لهذا  
 عارف بالله شاه کلیم گفته در کتب خود که مالا مال از تقیه نفسیه است  
 از تقیه برای صیاف صفا نفس پارس داشته است تقیه پارس نفس صمد  
 الاثر را بادم فرود گذارد و کلامه الاثر را بادم بالا کشد و بدم ذکر  
 نظر بپوشیده است و کن و بهر ناف دارد و خندان ذکر کند که دم ذکر  
 کرد و در خواب بیدار ذکر بود عمر دو خندان کرد و تقیه گاه باشد که پارس  
 النفس بکلمه الله بکنند سندا و این است که ضم الله را با شیباع  
 بخوانند تا از و او متولد شود و در وقت هر نفس بدم بگویند یعنی  
 دل بپند و هر وقت صدور نفس بدم بگویند بهمان طور یعنی ذکر پارس  
 درست که ذکر لا اله الا الله باشد یا ذکر الله باشد صوت از خیشوم بر آید

الک



آن را بر تپه بی کوهنند این شورنش و شورنش بسیار آرد لیکن بیرون  
 بهر آنکه در شکلی رسد نه چنانکه در مانع از این روغ با دم چرب که در کوه بهر آن  
 این ذکر را اگر بکمال رسد و کاشی است که بی شعور و اختیار دم ذکر باشد  
 اگر شیخ ساده را که هنوز لوج دل او از نفوسش از کار و انکار متفلسف نشسته  
 باشد پیش بر خود نیز انویستند و گویند بیخ را بر سینه بندد و در طرف شکم  
 کج کند و سینه پیش بر آورده بنشیند چشم بندد و در آن حال نفس کند  
 و وقت ضرورت از او دم نفوسش برسد دم خود را بر دم وی سرد بدد  
 در وقت بهر آوردن او دم خود را بر دم خود در گذرند چنانچه این طریق مشغول  
 شود یکایک بخواهد از آن رسد بر آید و ذکر لا اله الا الله یا ذکر هو الله هو هر چه  
 برسد در مقام و حال خود از زبان در جاری شود که مردم از سینه در جرات  
 باشند و نقد سخت و غالب آید که مردم در چشم و گوش نشاند بر آید و این را  
 ذکر سینه گویند که بواسطه زبان تعلیم او گویند اما اگر مرشد شاغلی  
 باین خصوصاً بشغل امر آید که با نفس نمایند و تدبیر برسد در وجه اثر نهنگ  
 که او نفسش در خود دیده بود بلکه گاه با هم که از خود در حق احوال  
 بهر شد نماید که از فکر نه بر عطش سازد و این قسم مجلسی به بنیاد رفعت

آرخ

تذکر

و صورت و محبت و محبت گشته است بی کلام و در لواج شریفه بعد از آنکه در وقت  
 نسبت یا از وقت مسیحی مذکور است بالبلد و جمع حکام و مسکنات حاضر  
 الوقت می باید بود و تا بطلان تکذرو بلکه واقف نفس نام با بخلت بهر  
 بنا که شاه فضل الله نائب رسول الله در حق الله در حق الله در حق الله  
 و صورت نسبت می فرماید قول بلکه واقف نفس با بیعی بلکه می نطق و سبانی  
 نفس که با نفس است نسبت بر آید و بخلت بر نیاید و در حکام است  
 حکام و انانی محدودند با سعد المله و الدین العاشری قدس سره که حضرت  
 مولی جایی قدس سره السامی حینا بجهت نقل فرموده خایه یکایک استخاره و این  
 بان فرموده نیز واضح خواهد بود بی بده بسم الله الرحمن الرحیم بنا بر این  
 شعوبه این عزیزان است که می گویند هم در دم و بعضی نفس در دم است  
 که هر نفسی که بی آید باید که در سینه حضور کنند و عقده راه بنیاد و طریق مشغول  
 است که این کلمه طیبه را نام می گویند که نسبت است که زبان را حکام  
 می گویند و نفس را در درون نگاه میدارند و نفس مفدا که می توانند متوجه  
 قلب مشغول میشوند که ذکر از قلب نفسی شود نه از معده یعنی باید که اثر در  
 ذکر رسد و پس از وصول بدل در چهار معده و غیره منقطع نشود و این



لا يريد ان يمدار نذو وعقبه في ذلكي ملاحظه ان بعض من انما هو في تصفوه  
 قوي ورضائي قوي في مبداءه ودين مستورا في جميع التوال في نفس واحد  
 في طعام مخزون ودرخون خلق نگاه مبداءه وادركه است بعض زياده  
 وقرين است كه يكه العن الاضافه اعتبار كنهه كبر لار ابرهستان است  
 و كبر لار ابرهستان منور و الرافضه كرسى لاهك برهستان است و ارفع  
 والا انه و محمد رسول الله رافضه قلب اعتباري كنهه و ابرهستان كنهه  
 نگاه مبداءه و بدرست خول بد ا طرقيه كه كنهه كرسى كنهه طرقيه ذكر است  
 انبست و الله علم اتم كلامه و انبوي القضاة في جامع حالات تصوف  
 و در الشرح في سوره و خلف قاضي القضاة في مدرسه كنهه كرسى بعض  
 الحق الودود و بيان عقايد صليحي في وحدت الوجود است طرقيه في انفس را  
 بين عبارات بيان ختمه بغير ذلك او لا ان تجمل كل الالامع التشق  
 متصاعدا من القلب الي اتمى الوراغ الذي هو محل الطيعة الاضغى و كل  
 الالامه منها الي القلب مع النفس ثم اذا استحكمت فيه الذكر ظهرت  
 الاثار استغل تجمل الامن السرة الي المحل المذكور ثم السرة الي السرة  
 بطرقي ذكر السلطان اي مجمع اجزا الصفة الاعلى في السرة الي الوراغ

و بعضها الا بالمدن ايهامي الرطل الي محل الاضغى و لفظ هو منه الي ايهامي  
 الرطل بالطرقي المذكور ثم بعد استخامه تجمل هو هو هم المخلص المذكورين با  
 بطرقي المسطور ثم الكنان الرطل عالما في شغف مقبوله في وقت التشق  
 و تصور هو في وقت النفس مدبره المعنى و الاثبات حتى تحصيل الا  
 استغراق العام و من به كانه حصول مرتبة الحقيقة الا ان نبيتم الرقيت  
 المراتب الاربعة الي ايات الله تعالى و السور بعد الي درجة الا ان  
 على الله التكلان ايضه كلامه و ان كل من حضرت شيخ السيوخ مصلح الدين  
 سعد بن ابي قدس سوره العزيز بوي ايضه بمبت هم جان بي ابد نهضه كنهه  
 يرد و محذيات است و چون بر مي آيد مفرغ ذات پس در نهضه و نعمت  
 و وجود است و هر نهضه شكروا حب اعماله الازاد و شكرا و قبل من عبارات  
 ان كنهه است از دست زبان كه بر آيد كنهه كنهه شكروا بدر آيد  
 نهضه و عزيز تر نهضه كنهه است غافل از احتياط نفس نفس مياش است  
 معن نفس و اليه تنود نهضه النوض و نوبت موش در دم الفاظ  
 تقاربه از منبج عليه الرقة صا در سده از خفاجه بعد از مطالعة ما سبق  
 ايضه حبه و في تجمل نوار ما كه حاصل به اقوال الاربعة است كه بر دم



مختصه که گاه که تمام انفس میل و نیاز خود را که نسبت به چهار هزار نوع ملاحظه  
 غیبی بود که مرتبه ذات منزه است از تنزیه و مستور کف و در اول او است مبدول  
 و مبروف است و درین خیال چنان مضمحل و مستهکک است که ذکر او ذکر کبریه  
 فایده است که چون کج باقی ماند پس در صورت حضور ذات باری بر او است  
 کالات و مضاف تمام شد و همین نسبت نسبت حضور در حضور آنرا بهیچ ارشاد  
 مرشد کامل و مکمل است که ترتیب طی منازل بتدریج نموده بر آید و در  
 اقصی **ص** رسیدن مویب سبب از رزق اید و کویا بد **ح** خالق شدنی بنیان  
 نسبت ندهند چنان **ح** هر گشتند رسوا ذوقی دیگر دارد و بعضی که این دم را  
 روح می گویند غلط محض است مثل آب آن بعینه مثل بعضی در باب فلسفه است  
 که قابل لا محاله گشته بالو است هوا اقر کرده اند تعالی الله عن ذالک علوا  
 کبر قول تعالی اقرست من اتخذ افسن الیه هواه در شان الی ان صاوی  
 می آید اعاد تا الله منها و نمیدانند که روح بد اخل بدن است و نه خارج بلکه  
 با قالب حضور که عالم صغیر است تعلق دارد و مانند تعلق بادنه با شام و ملک  
 همه اینها در کتب عقاید مذکور است و ملکیت لومند اولاد و از هر جهت  
 آرد و چون که مجموع در عالم صغیر خارج است نه داخل است چنانچه حضرت

لشکر

مختصه و آگاهی گذارد و بر این است که با ملاحظه تا با الله الیه یا هو  
 بالله هو بالله الا الله یا غیر آنها از اسما و سببی است و در کشتن هم  
 مختار است خواه از قیاس باطنی رسا از خواهر از محل لطیفه نفس خواه از بهار  
 از اصل باطنی اما معمول بزبان مانیه است اگر مرد داشته باشد تا با او الا الله  
 الا میفرماید و در وقت نشستن از لطیفه نفس باطنی و بوقت ایستادن و  
 در از نشستن از بهار از اصل باطنی ملاحظه نمایند و حاجت بپندند نفس  
 نیست بلکه هر گاه نفس را می معمول نموده وقت غایب نشود باید که در نفس  
 ما بصورت نیا آید و در وقت می غایب و از زبان و دل هیچ نگوید اگر فی الحقیقه  
 هر نفس مکلف بصورت تا در وقت میکند لیکن استماع صورت تا در وقت  
 تنفس ضرورتی که از سمعیت می سببی و فدوی می مرشدی حضرت خواه  
 رحمت الله النفس بنده القادری و طس الله علی رؤس ال کلمین  
 و الطالبین فانهم و لا یکن من الغافلین و این چندان خاکی طالبان  
 معروضند و اگر فصلی است که مستعد را در مجلس در دم  
 در مردم مقصود حاصل خواهد شد هر گاه که سر طس الله الی الله که بر نفس است  
 دعا و منتها بر باری باب طریقی است و صول از تیره حضور در صورت که سکن  
 مختص

۱۴۰



جل و علا در عالم کبر و خلقت زخارج شناختن او موقوف است بر شناخت  
 خود من عرف نفسه فقد عرف ربه انتهى کلام مولانا محمد رفیع صاحب حضرت سید عرف  
 کی قدس سره در محبت مراد سید و تعینات غیبی نماید که عالم انوار و ارواح را عالم  
 امر گویند و کیفیت کسب باقیه نبی شریف را در نه شکایه جوی در آورده جیبی در صورت  
 محض نور سبط و سبع و بی نهایت است بصفت زانی معلوم که هر نفسی که مخلوق  
 است در مرتبه اول الوجود محسوب میماند چون از معرفت زانی تو سبب است انتهى کلام  
 ازینجا پارچه چهارت عوارج المعاف بر اثر ترقی از باب و فرج آورده می شود و  
 در مویز قال الله تعالی لیسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی  
 و ما دینیم من العلم الا قلیلا به انکه با معرفت روح موزاد اراد است  
 کسب بغایت رفیع و وسیع است بکنه عقل حلالا بدیده نگردد و سیر غایت  
 که شمس فلز غایت دارد و بلوای عبادت صید صیغ و هر چه از نور شود که گوید  
 که از نور عظیمت بر خاسته میزبان قبایس تقویر اوصاف او ممکن نگردد  
 و از باب شفا و احیای قلوب که از اینها میسر از نور انوار در رقیب  
 او او بودیت نفس از او کسب بر کشف از غایت نور و تجلیان انوار از آن  
 عیار کرده فان هم یکنفوا الا سارة اینه و باقی بیان روح در محل او مفصلا

انوار

کرده نوازش است ان الله تعالی و بعضی اندیم را مرکب روح می گویند  
 انهم باطل است لانه که با دهن زمین است که اینها است عنصر از غایت از روح  
 عالم خلق که ذکر با لایحی اگر کسی سوال کند که این نفس از روح با مرکب است  
 پس هر دو نفس مرکب از همه بنشیند و در جواب باید گفت که در عالم این روح  
 بمنزله باد است بعد از این غایت هر از جبهه که در نفس الامر باید یکدیگر خداوند انجلی  
 حکم از حدین مجتمع و مرکب هستند هر گاه که وقت حیات برسد و سلطنت روح  
 مغزول و حکم از نسوخ گشته هر یکی از اجزا حکم خود را در آنجا و در بیان نهادند  
 و این نفس عنصری است که از همه سریع الانتقال است لهذا از همه بهتر است و جیب  
 کلشی بر جمع الی اصل بکبره ایضا خود شفت و احوالی اینک هر قدر روح انجلی  
 یافته تا ممکنه کشف با سبب انانته و انانته را چون چنانکه تفصیل این انجلی  
 و اندوخت روح و صورت و بقای کسب هر جری بدن در تیره الغافلین بوجه  
 احسن مذکور است تفکر و انجلی تحقیق با بود لیکن این مختصر کنی نفس این نوار  
 و نفی است زمان بگذر تا وقت ذکر و تحقیق غلظت که چنانچه این لفظ را بمنزله ماده  
 قابل صور اصوات متفاده و کلمات متباینه است و حکم هر صورتی که در علم  
 وجهه و اطلال در جمع موجود است سار و بر هر مرتبه حکمی افاضه طار و غیره



میر ناصر علی نیز فرمایند که در صورتی از خلوت تجرد بدور کرد مرا بعد  
 رفتن کسی زودتر کرد مرا گفت بعضی نوایر دم از آن زحمت فعل  
 کرده میشود که آن وقت مهمات هر چه تا تیر در عالم کبر در آنرا بعضی خاص  
 صغیر میزند و آن وقت که آن وقت مهمات در عالم صغیر در آنرا بعضی خاص  
 راست است و جانب چپ ماه است دم هم کای راست و کای چپ رود و روان  
 گردد اگر دم چپ راست رود وضع چپ رسد و اگر راست است سمت رود از جانب  
 راست رود و اگر چپ رسد سمت روان گردد و شادی بلند و اگر یکسان شود  
 رود در این ایام نفس نوالین بزرگ گردد و اگر دم راست چهار ساعت رود  
 چپ از جانب چپ یا در چهار ساعت روان شود میان کسان و چینی پیدا آید  
 اگر چپ ساعت چهار ساعت از نوالین خبر بد نشنود اگر در ساعت دو یا سه  
 اگر از آن وقت رسد و شمی پیدا شود که از آنرا رسد اگر شبانروز  
 رود و بعد از آن یک بعد از آن اگر خوابد جان رسد از شرف رود دم  
 راست باید که اگر جانب چپ در دم چپ بهتر بود اگر کای چپ  
 سوال کند که کای چپ یا کای راست در کف دست در نوبت کف دست چپ  
 راست با کف دست چپ که شمار آنرا بزرگ آید و چپ که کند چک الله تعالی

۱۴۷

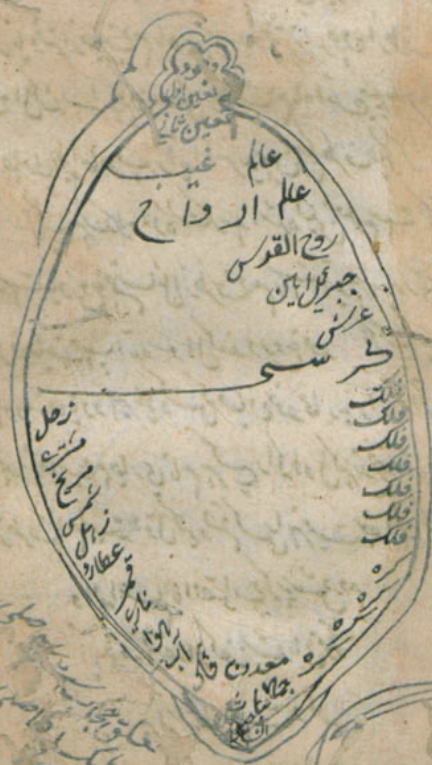
فنج و لغت روی نماید اگر کسی سینه بزرگ آید عرق کند که جنس در زیر  
 جانب چپ و دست که رسم کرده چپ چای که دم جاری با در آن طرف است  
 بر شش کند البته آن قسم جانب بر آید اگر جانب دم سینه بر آید در چپ توقف  
 نماید اگر شش برابر بر این با وجود از طرف که دم جاری است باید  
 مبارک بودی بوی دهد اگر از پشت شش کند که حکم چپ است که در آن  
 از شش سوال کند حکم طرف چپ بر آنست اگر شش چپ کند از جانب دم  
 چپ است و شش سلامت با هم از طرف دم سینه سوال کند شش چپ  
 و اگر از جانب دم سینه آید بطرف دم جاری رفت پس در جانب لا سینه  
 که طرف دم جاری است باید جانب دم سینه رفت سوال کند از جانب چپ  
 نامید باید اگر کسی بازو کرده دم کننده و زهر داده را از جانب دم  
 چپ برسد به شرف چپ سوال کند مانند بعد رسیدن بمقدوم چپ راست  
 بود در کلام چپ سبقت کند اگر دم چپ بود صد شش کرد و اگر در کف مقابل  
 یکدیگر آید لا شکر ملاحظ نماید چپ دم راست باشد شش چپ کند  
 از دم چپ او را جدا کردن در آنرا و معلوم کند و در آنرا اگر کسی آب  
 با قیل و شسته و ستود و غلام و مانند شش چپ بود و چپ که دم راست جاری







و بعضی عروج و نزول ایامی حکام می نمایند



عالم حسی  
عقل اولی  
عقل

بسم الله الرحمن الرحيم

میانکه شرح در سلوک الایقاف نفس بند اول از ذکر قلب است و لطیف  
زیر پرستان دو انگشت در روح لطیفه نگار هم فرات میفرمایند و هم صورت  
لفظی آن را منظور نمود در مضبوط می کنند اما بی کلامی که در نگار این آن منظور نظر  
حیث فرات جامع کمالات بر بی کیفی محض بند در نیز تیز محبت است بعد از  
باید بقار و خاهد داد این ضرورت است لذت و جمعیت در ذکر می باید  
رسید اشوه و محبت علم که زون فی و اثبات بحسب میفرمایند و  
بدر نفی و تعلق دنیا است و قوت ذکر قلب نیز است دهد بعد از این ذکر لطیف  
بهری بطوری که در قلب کفیه میفرمایند مقام لطیفه روحی زیر پرستان است  
و انگشت تجلیات و فادیه بنوعی دیگر است اگر دست دهد و الا وجهت  
و لذت مطلوب است که ضرورت است بعد از لطیفه نفس در ناف بعد  
در لطف بر بی در زمین و ذکر لطیفه خفی در پیش از ذکر لطیفه اخفی در پیش  
میفرمایند و فادیه در نیز تیز محبت است بعد از سالک سوی بعد  
و آنچه در ذکر در زمین بند چون لطایف ماسم الدنوی نیز تیز  
باید اظهار میگویند بده نظر جامعیت اخفی تا قدم در هر زنه









حاضر صاب یک کیف حقیق بهیول فرس خواهد یافت همه معلوم  
 خواهد شد سخت که این حضوری بمشور علم عادی من بحضور علم واجب است  
 که نام الجمع است یا بلا توجی است در مراتب حقیقت آن زیاید و عروج  
 حقیقت آن فی فضل الوجود خفیه غیر کت خفیه کمال است  
 فضل محض است الا بتعلیم مرشد کامل نظر باطن عروج از مراتب تحالی  
 غوره اطلاع بحقیقت آن خواهد یافت که این مرتبه اول در ضمن  
 اول بر حجاب محض در تبع نور اول محمد مصطفی صلوات علیه و آله و سلم  
 است این علم حضوری و حضور علی را بهره وین از کمالات است  
 اینها خوانند و در غیر تدریجی مظهریت صفت آن علم بکلیت نصب  
 همچنین مظهریت جمیع صفات واجب اجمالی و تفضیلا تمامی صفات خفا  
 و یاب خواهد یافت و بعین پر توجی بحضور محض خود او غیر از ذات  
 و صفات آن مظهر کمالات ذاتی و صفات آن جمیع باطنی و بیرون  
 شاید در تدریج خواهد یافت و بعین حضور آن یک کفیه است غالب  
 خواهد آمد و چون از غرغالت صور صفات است پس بفضله تمام معلوم  
 گوید ذات بدان بقالیات فی ایضاً علم است قابلیت  
 ذاتی او شده بعین این توجی محض در عین آنکه و تحقیق مظهریت عروج کرد

حضور

و محض عروج ذات جمیع قابلیت محقق است نیافت مشرف کرد بجای علم  
 تا الیه بیان بالرحمان در وقت از کمالات نبوت محمد مصطفی  
 صلوات علیه و سلم بهره خواهد بود و اصول ذات جمیع صفات خواهد بود  
 عزیز من رسیدن کمالات و ولایت است اینها علم الصلاة والسلام است  
 در وقت و باریکه اینها تدریجی است و کمالات الاله و واضح می شود  
 از خواهد تفصیل از اینها طلبید باله و السلام تمام است باب حکم در اصول اولیه  
 علم را قدری که عبارت از سلوک است اول اشغال در عطاره که است انکسار  
 است و طریقه آن این است که کلام الاله بوقت تنسق از اینها حال سینه  
 تا باخبر است و کلام الاله از اینها با تنفس در رساله و موعظه که اینها  
 ذکر است که در آثار مظهر آمده لفظ الاله از آن کسیده تا محل لطف  
 اخفی است و لفظ الاله از اینها تا نافع یک کسیده لفظ الاله از اینها  
 از اینها خیال تا محل لطیف اخفی رساله و لفظ هو از اینها تا الهامی خیال  
 که و علی بد القیاس و هو هیو از اینها که در کتب تصور نماید و اگر عالم باشد  
 لفظ نام از اینها در قوسین بطوریکه در خیال سازد و آن که بعین  
 است حق است بسم الله الرحمن الرحیم لا یفعل  
 ای دوری لغت تقوی لغت سوری لغت حقیق لطیف اخفی لطیف است







است روزی در کوه مشرف به کوه انکاه و در آن کوهستان  
 اسرار کشف کرد و در بعضی روزها که در کوهستان کوه پاره پاره  
 ایامین ذکر میجوید که در آن روزها رنگین الکریم طالب صادق  
 باشد بروی این سده لفظا کردند و ازین بدهد در این باب  
 خلفاء قادر بسیار تا کرده اند که این در اصلا اظهار کنند و  
 بر کسی نماند که در زبان هم نگویند و اگر تا این العی و این و از  
 طایفه ناطق آفتاب خود با این است حلقه چهار ضری  
 و طریقه است که هر چه بگوید در کیمیا س معنی است  
 راست از اینها هم چو بنای پای چپ بگردی پای راست  
 بران پای چپ بنهد و بر روی چپ دست خود را بتصور اسم  
 سر و زانو بنهد و زخمندان بر زمین نهاده لفظا را از زبان  
 ناخفی بکند و لفظا را با اشاره خدا که از خضر در است  
 کشیده بر کتف دست راست تمام کند و ضرب لفظا لا اله  
 بر دل زند و بعد ذکر حمدی نماید و طریقه این است که  
 ششم و هفتم در نموده لا اله الا انفسه بین بطرف  
 و ضرب لا اله الا انفسه بر دل زند و اگر این ذکر را از کوه

بر غنای این لایق کوی مذکوره لا اله الا انفسه در دست راست  
 کشیده اگر بالای خضر است چپ بر کتف چپ کشد که در اینجا  
 بر کتف دست راست بر دست و ضرب لا اله بر دل زند و اگر چاره  
 میگویند بعد ذکر یعنی طریقه آن است که وقت نهادن شکر  
 لا اله وقت برداشتن شکر مان لا اله تصور نماید و غیر ضری که در هر دو  
 غافل نباشد و دیگر آنست که ضربات و جلسات بسیار اند  
 بعد از تفحص معلوم کند که هر ستا چهار جلد اند لیکر اینقدر که مذکور  
 شد جابجایه نقصانات است و جابجایه بیخ غمخوات و تاخیر  
 این طریق جلسات و جسم را از خودک افند کرده اند و اول هر  
 خوب ترین و حقه بسیار این امر را در درین خلقات مذکوره  
 نیز است که غنای با مجهر متوجه که هر مفرط ممنوع است در نفس قرآن



فاعلم ان الله تعالى  
 قد خلقنا من طين  
 فاعلم ان الله تعالى  
 قد خلقنا من طين  
 فاعلم ان الله تعالى  
 قد خلقنا من طين  
 فاعلم ان الله تعالى  
 قد خلقنا من طين











بسم الله الرحمن الرحيم

که بر ستم ز حال زندگی نه صد و هفتاد قالب است  
 در یکونیم شرح حال خویش را همچو سبزه بار بار و مقلوم  
 آدم اول با بقیه وجهه جبار در جهان در بنای او قرار  
 یعنی خیزد از آن مطلق اصیت از صفت عظیم گشت  
 که آن حق تعالی در حد و حدت مجموع الصفت را  
 میگرداند و نیز در ایت هر یک صفات خود را در خود  
 مشتمل بر همه واحدیت گشت و واحدیت مجموع اسما  
 میلویند و در واحدیت هر یک صفت خود را میگذارد  
 شکر کند و در ربوبیت الهیست که در دیگر آنکه خدای در  
 وحدت بصف عظیم الایفیه چهار وجه در یکدیگر  
 اندک وجه دوم علم است هم بود چهارم که خود صفت از  
 واحدیت بر ربوبیت الهیست که است بظهور کردن  
 خود رغبت که با بنیت مجموع خود عالم آرد  
 و عالم ارواح ماله بسید لطیف نورانی را میگوید

الدر العالم

در عالم ارواح و در عالم صورت و در عالم نبات و از عالم ارواح عالم  
 عالم کیم صورت لطیف متکلمهاست که قابل  
 سخن و معنی و فخر و التیام استند ما است خداد  
 خود در عالم لطف مرصفا نه در عالم عالم است  
 و در این مایه آنچه اندک ساکن با صبر الهیست و انصاف است  
 و در عالم حسین عالم جسم یعنی سامع کونین و برای  
 با صبر جسم و در این است و در این ایام و  
 بر این است از این صفت است از این صفت است  
 در این صفت است از این صفت است از این صفت است  
 جسم کشف از خود او و در این صفت است از این صفت است  
 از این صفت است از این صفت است از این صفت است  
 است و از این صفت است از این صفت است از این صفت است  
 یعنی است از این صفت است از این صفت است از این صفت است  
 یعنی است از این صفت است از این صفت است از این صفت است  
 که در خود است از این صفت است از این صفت است از این صفت است  
 او حکما عالم **مضمون** است از این صفت است از این صفت است  
 از این صفت است از این صفت است از این صفت است از این صفت است  
 از این صفت است از این صفت است از این صفت است از این صفت است  
 از این صفت است از این صفت است از این صفت است از این صفت است

شرح



















میگوید روح آنست که در صورت آنست و در صورت آنست  
 مذکور است و روح آنست که در صورت آنست و در صورت آنست  
 در این میان ظاهر و چنانکه است از آنست که در صورت آنست  
 سفید و بعضی روح بنوع صورتی که در صورت آنست  
 بیرون آمدنی که در صورت آنست و در صورت آنست  
 بموجب آنست و بموجب آنست که در صورت آنست  
 و چون وقتی آنست که اول آنست که در صورت آنست  
 ظاهر است و بموجب آنست که در صورت آنست  
 و در این میان هر چه در صورت آنست که در صورت آنست  
 حق سبع صفات هر چه در صورت آنست که در صورت آنست  
 گوشت و سبک کس صمد در ظاهر و در ظاهر آنست  
 اگر گوشت و سبک کس روح بنوع آنست که در صورت آنست  
 و در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 کل در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 بلکه در آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 بنوع آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 بد آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 میگوید روح هر کس است که در صورت آنست که در صورت آنست  
 میگوید و چنانکه در صورت آنست که در صورت آنست

۲

روح آنست که در صورت آنست

عبارت

میگوید حق آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 و اگر در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 حق آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 در این میان ظاهر و چنانکه است از آنست که در صورت آنست  
 حق آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 بدست و بموجب آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 و در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 یکی با آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 از این مورد از حیوانات اینست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 فلان در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 قبول آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 و در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 با صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 و در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 از آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست  
 او را که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست که در صورت آنست

برندگان

عبارت



در مکدم او جزین بحیر و میندیش میبندد بعد از آن  
 او را کتی خود در پیش بنماید و اندک محنت و مشقت  
 و طاعت در ریاضت من قبل ازین وجود  
 اول وجهه کسیر بوعوم الحاکم در نزد خود  
 نشسته تمام و محال یافتیم که از راه او است  
 سبک ریاضت و بلاغت طاعت است  
 یا بر نفس این سخن شناسنی بدان وجود اول  
 است درین باب خوب غور و فکر کنید و آنکه  
 بعضی کامل نهند و لذت آن نرا دنیا میکنند  
 ضایع نماید و بود و رام در سخن غیره میکنند اما  
 او تا بحکم او و نار آن کامل را میگوید و آن  
 کامل آنست که صفات خود را در صفات حق  
 محو کند و ذرات خود را در ذرات حق فدا سازد  
 هر چه در دنیا که جوهر جسم و غیر انسان کامل در  
 هر چه در عقل و غیر روح او و عقل حیرت  
 و اول در عقل و حکمت و حق در درین عالم  
 باین و غیره میکنند و عقل و عقل عوام است که در  
 میکنند لیکن نسبت روز و رحمت و شوق حق نگاه

سفر

سفر

و کار و در هر حرکتی و سکنت ایستد یا هر چه میکند  
 و بدون حکم حق مکدم نرزد و با وجود قدرت و کشف  
 و کرامات خود را قبح میباید و فطرت میباید و مارشاک  
 خلق شناسد و از مسند قدرت میباید و حرکت و سکنت  
 و فعل او هر یک علم دنیا و خلق عالم محسوس و فعل  
 و قول او در ریاضت کند بلکه ز قول و فعل و کار بار او  
 در بیدار است بقیه چنانکه کسنگها در وقت صبح  
 داشت چنانکه در وقت از تجل زنها خود میکند  
 بود گفت نزد بزرگوار من نباشد لذت را نتوانم  
 او را که تیر بار زنده حقیقی است و در دل گفت که کس  
 در امکان نشسته است و را در آن او از همه زمان  
 بهتر و سردار و صاحب جمال است و را که در دوایان  
 در خفا و آند کس که در خفا و حاضرند و محال است که  
 دیگرند و رفت و در آن نشسته کس که در او و در  
 در هر خانه که عجبی را حاضر بود و در وقت عقل  
 مهور است لیکن در دنیا است که در آن کار  
 عقل را که نیست و عقاب محال بر این بار از کسوف  
 کرد ای بزرگوار من ز غم آدم هم از غم او و کسوف  
 و محبت حق صل و علا لطیف میباشد و خوب در رخ















